





متن روضه های حضرت فدیجه، سلام الله علیها

برای اجرای مداغان اهل بیت علیهم السلام

در ماه مبارک رمضان

اجرا شده توسط

مداحان مشهور کشور

تقریم به ساعت مقدس حضرت صاحب الزمان رومی و ارواح
العالمین له الفداء و ارواح اهل بیت علیهم السلام، پیامبران،
شهداء، اولیای الهی، شیعیان و مبین امیرالمؤمنین و همپنین آن
کسانی که بد وارث و بی وارثند و کسی را ندارند تا یادشان باشد و
ذاکران و مارهینی که سر به سینه تراب نهاده اند... در تمامی

عوالم



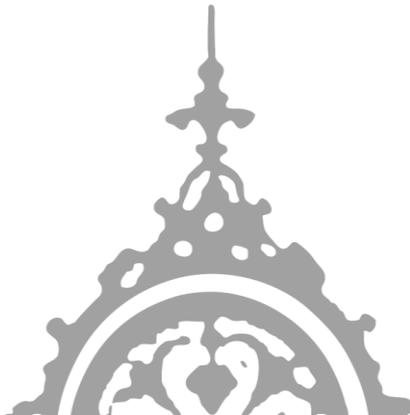
بَابُ الْحَرَمِ
Www.Babolharam.Net

بَابُ الْحَرَمِ

"پایگاه متن روضه و اشعار مذهبی ویژه مداحان"

WWW.BABOLHARAM.NET

@BABOLHARAM_NET



توسل و روضه و یزۀ شهادت حضرت خدیجه سلام الله علیها بنفس حاج سید محمد جوادی

ای آنکه بر احمد وفاداری خدیجه
اسلام را کردی علمداری خدیجه
تو هست و بودت وقفِ عشقِ مصطفی شد
دین را خریدی و خریدارت خدا شد

***داری با فاطمه زمزمه میکنی ، میگی مادر.. اگه میخوای بی بی
دعاگوت باشه ، بسم الله ..***

هم دوشِ احمد سال ها آزار دیدی
زخم زبان از دشمنان دین شنیدی
تا دیدی از غم یارِ تو از پا نشسته
مرحم نهادی رویِ دندانِ شکسته
صد حیف شد بارِ سفر را زود بستی
با رفتنت قلبِ پیمبر را شکستی

***امشب با بی بی هم صدا شو .. بگو وا اُمّاه.. سنی نداشته داغِ مادر
دیده .. هی صدا میزد بابا من مادرم میخوام* ..***

بابا و دختر بی تو ای مادر چه سازند؟
باید که بی تو هم یسوزند و بسازند



مظلومه ای ، تنهایِ تنهاییِ خدیجه

مادرِ بزرگِ بی کفنِ هاییِ خدیجه

*فاطمه وارد شد دید بابا کنارِ یه بدنِ بی جان داره اشک میریزه.. نگاه کرد دید مادرش خدیجه سلام الله.. رو خاکا نشست شروع کرد بلند بلند گریه کردن آی مادر

دلایِ آماده کجا میخوان برن؟!.. پیغمبر نمیتونه اشکِ فاطمه رو ببینه فرمود تو دیگه گریه نکن..

میخواوم بگم خانم درسته سنِ شما کم بود داغِ مادر دیدی اما دیگه یه بی حیا جلو چشمت به مادرت سیلی نزد..

خانم ندیدی گوشوارهٔ مادرت بشکنه رو خاک بیوفته.. ندیدی مادرت دست به پهلو بگیره راه بره..

ندیدی دستایِ پیغمبر با طناب ببندن.. اما من یه خانم چهار پنج ساله می شناسم..

همینجوری داشت خیره خیره نگاه میکنه ، دید باباش علی دست به دیوار گذاشته.. هی میگه الهی بشکنه دستِ مغیره..

قربونِ این نفس زدن هاتون.. برا بی بی بلند بلند گریه کنید... آی ننه...

یه وقت زینب صدا زد: خدا مادرم را کجا میبرن؟!.. گمانم برایِ شفا میبرن..



بدنِ بی جانِ رو کنارِ خانهٔ قبر گذاشتن چگونه بدنِ رو تو خانهٔ قبر
بزاره ؟ سلمان و اباذر نامحرمند..

بچه هاشِ قد و نیمِ قدن .. هی میگه خدا علی چه کنه..

خدا با دستِ خودم ناموسمُ دارم تو خاکا میذارم .. ان شالله مادر از
دست داده بینِ ما نباشه..

آی بی بی هر جور بود بدنْتُ غریبانه دفن کردن .. هیچ روزی روزِ
پسرت نمیشه..

بدنا بدونِ غسل و کفن .. بدنا پاره پاره .. بدنا بی سر .. استخوان ها
خرد شده..

کی این بدن ها رو دفن کنه ؟ یه بدن استخوان بهش حالت میده..
وقتی بدنی که همه استخوان هاش زیرِ سم اسب بره حالتش بهم
میریزه..

زین العابدین مونده چیجوری بدنُ تو حصیر بزاره.. حسین...

مناجات و روضهٔ حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها ویژه ماه مبارک رمضان به نفسِ کربلایی محمدحسین پویانفر

فقیرم نوشتید، من راضی ام

به این شب، به شب در زدنِ راضی ام

دل من شکسته است، چیزی بگو

به وَاللَّهِ حتی به کنِ راضی ام



مرا هم معطل کنی اولاً
 تو رَبِّ مَنی، ثانیاً راضی ام
 کلافِ مرا برنگردان وکُو
 بیافی از آن پیروهن راضی ام
 فقیرِ حرم را سلیمان نکن
 از این منصبِ خویشان راضی ام
 به پروانه های سَحَر گفته ام
 که من هم به این سوختن راضی ام
 مرا آخرِ عُمری آواره کن
 به شبهایِ دور از وطن راضی ام
 اگر تَن نباشد به سَر راضی ام
 اگر سَر نباشد به تَن راضی ام
 فدایِ حسینم ولیکن مرا
 بخوانی شهیدِ حَسَن راضی ام
 حرم میروم باز در میزنم
 اگر هم ندادند، من راضی ام
 مرا آخرش هم کفن میکنند
 ولیکن بدونِ کفن راضی ام

*وقتی امروز گریه میکرد، صدازد خواهشی ندارم اما برای من رو بزَن،
 بگو از مال دنیا چیزی برای خدیجه باقی نمانده، اگه میشه رسول الله

من یینِ عبايي که نمازمیخوانه کفن کنه ،اما کفن ها از آسمان اومد...

ازامشب ذکر آسمونی هاشد:

ای بی کفن حسین جان...

دور از وطن حسین جان...

ای تشنه لب حسین جان...

السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى

ای بی کفن حسین وای...

دور از وطن حسین وای...

عریان بدن حسین وای...

کفنی داشت زخون و کفنی داشت زخاک

تا نگویند حسین بن علی بی کفن است

مناجات و روضه حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها ویژه ماه مبارک

رمضان به نفسِ کربلایی محمدحسین پویانفر

غُصه آوردم غَم آوردم

باز شرمنده ام کم آوردم

باز شرمنده ام که خام شدم

دانه دیدم اسیرِ دام شدم

آمدم تا حساب صاف کنم

باز می خواهم اعتراف کنم



ای فدایِ نوازش و خشمت
 کاش هرگز نیفتم از چشمت
 دلم آتش شده سرَم سنگین
 امشبی را کنارِ من بنشین
 آشکار و نهان تویی جانا
 پادشاهِ جهان تویی یارا
 بی نگاهِ تو عشق کامل نیست
 دل اگر بی تو می تپد دل نیست
 به تماشایت ای همه باقی
 تبکی عینی به دَمعِ مُشتاقی
 گر چه رنگِ پریده ای دارم
 جانِ بر لب رسیده ای دارم
 به تنِ سردم آفتاب بده
 به سوالِ دلم جواب بده
 یا الهی خرابی ام کم نیست
 هیچ چیزم شبیه آدم نیست
 ای خدا از خرابی ام کم کن
 خانه ام را بساز و محکم کن
 ای خدایی که این همه بنده
 شده در کشورت پناهنده

این منم بی قرار و درویش
دل عاشق بیاورم پیش
بار افتاده بر هزار دلیل
و أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ وَالذَّكِيلُ
تو مرا از غبارها بتکان
ماهی ات را به آبها برسان
خسته ام ای خدا مرا دریاب
یا سریع الرِّضَا مرا دریاب
***می خوای سریع جواب بده؟ سریع بگو: صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللهِ**
حسین!

تو دعا کن به کنارِ بدنت جان بدهم
فکر همراهی با شمر دهد آزارم
خیز و نگذار که ما را به اسیری ببرند
من که از راهی بازار شدن بیزارم
یک عبا داشتی و خرج علی اکبر شد
با چه از روی زمین جسم تو را بردارم؟
بگو چه کار کنم آب را صداد نرنی؟
بگو چه کار کنم که دست و پا نرنی؟
حسین..!

خرابم، دعایم کن آقای من، که با یک دعایت بنا می شوم
نشد جمکران تو آدم شوم، ببر کربلا، کربلا می شوم



* "كُلُّ خَيْرٍ فِي بَابِ الْحُسَيْنِ" فرمود: خدا بنده ای را خیلی دوست داشته باشه محبت حسین رو تو دلش می اندازه*...
افطارها به کام دلم زهر می شود

آخه آقای ما گرسنه و تشنه شهید شد، به من باشه امشب فقط روضه می خونم جای همه ی روضه هایی که چراغش خاموشه...بی بی جان! ما رو حلال کن شب شهادتِ مادرتِ بی مادری زود بود برات خانم جان...!

چادرت را بتکان روزی ما را برسان
ای که روزی دو عالم همه از چادر توست
هم بی مادری برا تو زود بود، هم بی مادری برا زینب زود بود، چقدر امشب کنار بستر مادرش گریه کرد، اما خانم جان! صورتِ مادرت کبود نبود، از این پهلو به اون پهلو می شد صدایِ نالش بلند نمی شد، یه دختری میشناسم صدا زد...:
مادر!

شبی در خواب بودی، آمدم بازوی تو دیدم
مبادا آنکه بیدارت کنم آهسته بوسیدم
یه بوسه به بازویِ مادر زد، یه ساعتی هم رسید بین گودال قتلگاه، جای سالمی پیدا نکرد، این خون ها رو کنار زد، لخته های خون رو کنار زد، خاک ها رو کنار زد، رگ های بریده رو روی دست گرفت»...فنادی بصوتِ الحزین«...»



روضه و توسل به أم المؤمنين حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به نفس حاج محمود کریمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَتُوبُ إِلَيْهِ..

چشمم به غیر خون دلی مبتلا نداشت
این خانه بعد رفتن تو آشنا نداشت
زهرا یتیم شد غم بی مادری رسید
بی تو دل شکسته من هم نوا نداشت
خاک عزا به روی سرم ریختم ولی
خون گریه های دخترکت هم صدا نداشت
رفتی و در مزار تو دیدم که پیکرت
بر پای تا سرش کفنی جز عبا نداشت
بابا گرفته روضه و من گریه می کنم
در خانه ای که بعد نگاهت صفا نداشت
می گوید از من و تو و از پاره تنم
از تشنه ای که روی لبش جز دعا نداشت



شد رسم بعد تو که عبا را کفن کنند
 اما برای قامت او کربلا نداشت
 از بس که تیغ و نیزه تنش را گشوده است
 گودال قتلگاه به جز بوريا نداشت
 *از جانبِ مادرِ ساداتِ اومدیم در خانهٔ مادرش..

رسولِ خدا وارد خانه شد، دید صدایِ خدیجه جانش میاد؛ دقت کرد دید داره
 مناجات میکنه وارد حجره شد عزیزم با کی حرف میزدی؟.. عرضه داشت آقا جان
 کودکی که در بطن منه با من حرف میزنه .. مایهٔ آرامش خاطر مه .. میگه مادر همه
 ازت بُریدن، من باهاتم..

بشارت داد زهرا رو به ولادتِ مادر هستی .. لحظاتِ فارغ شدنِ مادر رسید، دنبال هر
 کی فرستاد نیومدن .. حسودا تلافی کردن .. یه عده هم گفتن خدیجه ما که گفتیم به
 محمد شوهر نکن ..

غریب تو حجره یه وقتی سقف حجره نورانی شد هودجی از آسمان فرود آمد چهار
 بانویِ مجللهٔ بهشتی آمدند کمک کردند ملائکه فرشته ها آمدند کمک کردند مادرِ
 فاطمه بار سبک کنه این چهار بانو خیلی جاها آمدند یه جاشو عرض کنم:

زنِ خولی میگه دیدم چهار بانویِ مجلله کنار تنور نشستن نور ازشون به آسمون میره
 سر کردن داخل تنور یکی میگه حسین .. مادرت حوا برات بمیره .. یکی میگه حسین
 هاجر فدای تو .. یکی میگه حسین مریم به فدات .. همه دارن گریه میکنن دیدم یه
 هودجی از آسمان آمد، این چهار بانو رفتن کنار این هودج زیر بغل یه خانم قد
 خمیدهٔ جوانی رو گرفتن آوردن کنار تنور .. دیدم این خانم کنار تنور زمین گیر
 شد... سر کرد داخل تنور به سینه میکوبید .. هی میگفت غریب مادر حسین ..

روضه و توسل به اُم المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به نفسِ کربلایی حمیدِ علیمی

* شبی که میخواست بی بی حضرت زهرا سلام الله علیها به دنیا بیاد، خانم خدیجه کنیزشون رو فرستادن دنبال زَنهای مگه، من تک و تنهام، بیایید کمک کنین، بتونم بچه ام رو به دنیا بیارم، نیومدن، تلافی کردن، گفتن: همون پیغمبری که ایمان بهش آوردی، بگو خدای همون کمکت کنه.

می خوام بگم: اون شب اومدن، از آسمان حوا اومد، مریم اومد، هاجر اومد، آسیه اومد، سه چهار نفر اومدن، چرا؟ آخه می خواد خانوم قدم به دنیا بذازه...

یه جمله می گم دلتون هر جا رفت دنبالتون روضه می خونم... شب تولد بی بی حضرت زهرا سلام الله علیها، سه چهار نفر بیشتر نبودن... شبی هم که تابوتِ خانم رو داشتن بقیع می بردن چند نفر بیشتر نبودن...

سلمان می گه داشتم نماز می خوندم، دیدم در می زنن، اومدم در رو وا کردم، دیدم حسین بی حال، سرش رو به دیوار گذاشته، حسن داره گریه می کنه سیاه پوشیدن، چی شده؟ دیدم حسن بَغضش شکسته، صدا زد: سلمان! مادرمون که رفت، آگه می خوای بی بابا هم نَشیم زود خودت رو برسون...

اما من روضه ام به نام اباعبدالله می خوام تموم بشه...

حضرت خدیجه سلام الله علیها، خانم فاطمه رو فرستاد به بابات پیغمبر بگو، اون پیراهنی که وحی در اون به تو نازل می شد، بده من به جای کفن به تنم کنم، جبرئیل



از آسمون اومد، پنج تا کفن آورد، ما نمی گذاریم خدیجه بی کفن

باشه... « لا یوم کیومک یا ابا عبدالله * »

ای بی کفن چه با، این پاره تن کنم؟

با چادرم تو را، باید کفن کنم

* چه جور زنده بمونه زینب؟ دارن نانجیبا بدن کشته هاشون رو غسل می دن، کفن

می کنن، نماز می خونن، بدن کشته هاشون رو خاک می کنن، ولی بدنِ داداشم

روی خاکِ گرمِ کربلا*...

مَرانِ یک دَم ساربانِ اُشتر

ناقه ی زینب، مانده اَندرِ گِل

نَزَنِ ظالم، فرصتی آخر

تا بگیرم من، از حسینم دل

* کارِ دخترِ علی به کجا رسید، به کیا گفت*:

شُترِ بانان، قدری آهسته

بی کفن مانده، اَندرِ این صحرا

حسین...

مَنی که آه نگفتم برایِ هیچ کسی

همین که نام تو آمد دلم هوار کشید

حسین...

ما زنده به آنیم که در روضه بمیریم

این است همه حاجت و این حرفِ دلِ ماست

*دستاتون رو بلند کنین، فرَج مُنتقمش، ان شالله آقامون بیاد، خودش بهمون نگاه کنه، چند مرتبه برای فرج امام زمان، صدا بزن: یا زهرا....

روضه و توسل به حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها ویژه ماه مبارک رمضان به نفس کربلایی محمدحسین پویانفر

شکرِ خدا که تحتِ لوایِ خدیجه ایم
 بعد از هزار سال گدایِ خدیجه ایم
 مهرش نتیجه ی دههٔ اول من است
 ما یک دهه تمام برایِ خدیجه ایم
 ده شب فقط به خاطرِ او گریه می کنیم
 ما پیش از او، روزِ ازل عزادارِ خدیجه ایم
 اصلاً به ما چه مردم دنیا پی چه اند؟
 ماها که در پی نوه هایِ خدیجه ایم
 بی مهر او عبادتِ عالم قبول نیست
 ما با خدیجه، عبدِ خدایِ خدیجه ایم
 مهر خدیجه را به سرِ شانه می برم
 شکرِ خدا که مادرِ زهراست، مادرم
 در لحظه ی شکسته شدن، پا شدن خوش است
 در خُشک سالها، عاشقِ دریا شدن خوش است



دلداده ها معامله با یار می کنند
 بهر رسول این همه تنها شدن خوش است
 قبل از غدیر گفت: علی رهبر من است
 قبل از غدیر شیعه مولا شدن خوش است
 دنبال مال نیست اسیر نگارها
 بانوی ما به مادر زهرا شدن خوش است
 سختی بکش محله محله که عاقبت
 مادر بزرگ طایفه ی ما شدن خوش است
 بد نیست سنگ کوچه به پیشانی ات خورد
 گاهی شبیه زینب کبری شدن خوش است
 آن قدر سنگ خوردی و بال و پرت شکست
 ای مادرم، سرم به فدایت، سرت شکست

* لحظه های آخر دیدن داره گریه می‌کنه، اُمّ سلمه سؤال کرد: چرا
 اینقدر گریه میکنید؟ حضرت خدیجه سلام الله علیها فرمودند: دخترم
 فاطمه کم سن و ساله، تنهامیشه، دختر چندجا به مادر احتیاج داره،
 فاطمه ام رو تنها نذار، یکی شب زفاف، لذا وقتی آقا رسول الله دست
 امیرالمؤمنین رو دست زهرا گذاشت، فرمود: همه بیرون برن... دیدن اُم
 سلمه ایستاده، وقتی علت رو جو یا شدن، فرمود: یارسول الله! مادرش
 سفارش کرده...

اول اینجا دختر به مادر احتیاج داره...

دوم وقت وضع حمل فاطمه ام رو تنها نذار*

وایِ مَنْ، وایِ مَنْ، وایِ مَنْ، وایِ مَنْ، وایِ مَنْ
میخ در و سینۀ زهرایِ من، وایِ من
در وسطِ کوجه تو را میزدن، وایِ من
کاش به جای تو مرا میزدن، وایِ من

***اول بین در و دیوار صدا زد: «یا اَبْتِ! ناله دوم صدازد: یا
امیرالمؤمنین! اما لِحش عوض شد»: یافِضَةُ الخُذِیْنِ ...
خیلی عذر میخوام اگه بفهمی این یه بیت رو بهم میریزی *...
صدازد:**

بعدِ یکِ عُمُرِ مُراعاتِ کَنیزانِ حرم
فضه ی خادمه آخر به چه کاری افتاد

روضه و توسل به حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها ویژه ماه مبارک رمضان به نفسِ حاج میثم مطیعی

بریم دَرِ خونه ی حضرت خدیجه، امشب پیغمبر به خیلی ها نگاه میکنه، اونایی که
برای این مادر گریه میکنن، اونایی که دل پیغمبر رو امشب به دست میارن، با پیغمبر
حرف میزنن میگن: به خاطر همسر عزیزت روضه گرفتیم.

خیلی از پیغمبر دفاع میکرد، خودش فرمود: «خَدِیجَه وَ اَیْنِ مِثْلُ خَدِیجَه»
خدیجه کجاست دیگه مثل خدیجه پیدا نمیشه «... صَدَقْتَنی حَیْنَ کَذَبْتَنی
النَّاسُ» «وقتی مردم من رو تکذیب میکردن، من رو تصدیق میکرد. پیغمبر رو یاری
کرد» وَ وَاَزْرَتْنی عَلی دینِ اللهِ وَ اَعَانْتَنی بِمالِها « ثروت خودش رو برای
دین هزینه کرد، دیگه مثل خدیجه پیدا نمیشه ...



طبری در تاریخش نوشته: ایام حج بود پیغمبر برای تبلیغ بالای کوه صفا ندای توحید سر داد: ای مردم! من پیامبر خدام... تاب نیاوردن با سنگ به پیغمبر حمله کردند. طبری نوشته: ابوجهل یه سنگی روانه کرد به پیشانی مبارک پیغمبر خورد. آخ بمیرم برات، پیغمبر به کوه ابو قییس پناهنده شد، امیر المؤمنین، حضرت خدیجه رو خبر کرد، بی بی تا شنید با پیغمبر چه کردن شروع کرد های های گریه کردن غذا و آب برداشت رفت به دامنه کوه ها گریه میکرد، دنبال همسر عزیزش میگشت.

طبری روایت کرده میگه: جبرئیل نازل شد گفت: یا رسول الله! ملائکه از گریه خدیجه دارن گریه میکنن، همسرت رو دریاب. وقتی چشمش به این صورت خونی افتاد دوباره شروع کرد ناله زدن. گفت: خودم، پدر و مادرم به فدات...

با امیر المؤمنین پیغمبر رو بردن منزل، مرهم گذاشت درمان کرد. کفار تا فهمیدند دوباره به خونه ی پیغمبر هجوم آوردن، دوباره او مدن سنگ زدن. روایت میگه: خدیجه از منزل بیرون آمد خودش رو مقابل سنگ ها سپر بالای پیغمبر کرد، فریاد زد آی مردم! خونه ی زنی رو سنگ باران میکنید که از زنان بزرگ قریش...

تا این جمله رو گفت، مردم حیا کردند و رفتند. میگن: دختر از مادرش یاد میگیره، یه روزی هم دخترش او مد پشت در، ولی مردم نرفتند.

فَخَرَجَتْ فَاطِمَةٌ، فَوَقَفَتْ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ «او مد پشت در ایستاد، مردم هم تعجب کردند، گفتند: «إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ... چطور میخواهید این خونه رو بسوزونید

تو این خونه زهراست؟ یکی گفت: « قَالَ وَ إِن ... اگه باشه هم میسوزم... بین در و دیوار، زهراى اطهر موند، چه بلايى سرش اومد* ...»

بین دیوار و در، انکار زنی جان میداد

جان به لب از غم او، عالم و آدم میشد

لااقل کاش دلِ ابر برایش میسوخت

بلکه از آتش پیراهن او کم میشد

* خودِ بی بی فرمود: وَ النَّارُ تَسْعَرُ وَ تَسْفَعُ وَجْهِي آتش زبانه میکشید و صورتم را

می سوزاند...چه اتفاقی افتاد پشت در؟ وَ فَسَقَّتْ لِي وَجْهِي من با صورت به زمین

افتادم وَ أَنَا حَامِلٌ «من باردار بودم...»

آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی سال آخر عُمرش می گفت: مرجعیت به کنار، عرفان

به کنار، فقه به کنار، بعد این شعر رو میخواند* ...:

در وسط کوچه تو را میزدند

کاش به جای تو مرا میزدند

زهراى من!

چرا شده گوشه ی چشمت کبود

به من بگو مگر علی مُرده بود

وای من، وای من، وای من

میخ در و سینه ی زهراى من

* دنبال حیدر می دوید، بلند شد تا بازم از ولایت دفاع کنه، می افتاد بلند میشد علی

رو نبرید....



روضه و توسل به حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها ویژه ماه
مبارک رمضان به نفسِ حاجِ حسن شالبافان

السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا زَوْجَةَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّ فَاطِمَةَ
الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
چرا این سلام رو دادم؟ رفقا! ما یه عُمرِ برای ابی عبدالله گریه کردیم، ماها همه نوکرِ
غریبِ مدینه، امامِ مجتبیِ ایم، اما همه ی این خانواده امروز عزادارِ مادرِ بزرگِ خونه
اند. همه نگاه میکنند به مادر، آخه مادرِ ما زهرا، امروز مادر از دست داد. السَّلَامُ

عَلَيْكِ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى

زمانِ مدحِ تو شد، ای ملیکه ی مکه
برایِ مدحتِ تو، آیه ها به صف شده اند
غزل برای تو، چون کم سروده ام حالا
برای شعرِ تو، آرایه ها به صف شده اند
سر آمدی به همه بانوانِ قَدِیسه
که بعدِ فاطمه تو، سرورِ زنان هستی
تو مادرِ همه ی خانواده ی زهرا
تو مادرِ علی و صاحبِ الزمان هستی
محبتت به رسولِ خدا مثل زدنِ است
اویس ها شده اند از سبویِ تو سرمست
میان سردیِ برخوردارِ مردمِ مکه
به بودنِ تو، پیمبر همیشه دلگرم است

تحمّلِ غمِ تو شرحِ صدرِ می خواهد

که سالِ پر زدنِ سالِ حزن و اندوه است

* سالی که این خانوم از دنیا رفت رو پیغمبر سالِ حزن و اندوه نام گذاری کرد * ...

دوباره بر دل پیغمبرت تو مَرهم باش

دلِ نبیِّ خدا از غمِ تو مجروح است

و این مثلِ خدیجه می‌گن هر موقع پیغمبر نام خدیجه می آمد، این جمله رو میگفت و می نشست گریه میکرد. پیغمبر سیزده سال بعد از خانم خدیجه، هر سال برای این خانم سالگرد میگرفت، هیچ کجای دیگه نداریم، هر سال روز وفاتِ این خانوم پیغمبر گوسفند قربانی میکرد، درب خانه های فقرا، بعد برمیگشت سر سفره گریه میکرد به یادِ خدیجه *

نداشت فاطمه و زینب و حسین و حسن

اگر رسول خدا حضرت خدیجه نداشت

شبهه حضرت ختمی مآب معمولاً

تو دستِ فاطمه را غرق بوسه می کردی

اجل اجازه نداد، آرزو به دل ماندی

که کاش بودی و او را عروس می کردی

* این روزهای آخر صدا زد: آسما! بیا. آسما آمد. گفت: آسما! من دارم میرم، اما یادت

باشه دخترم چهار سال بیشتر نداره. آسما هر دختری شبِ زفاف و عروسی به مادر

احتیاج داره، آسما ازت میخوام اون شب برای دخترم مادری کنی.

لذا رفقا شب زفاف علی و زهرا، پیغمبر صدا زد. همه از حجره برن، هیچ کسی داخلِ

حجره نمونه. رسول خدا که وارد شد دید آسما یه گوشه ای ایستاده هی دست روی

دست فشار میده، فرمود: آسما مگه نگفتم کسی تو حجره نباشه. یه نگاه به پیغمبر کرد



آروم سرش رو انداخت پایین، آقا جان! اگه اجازه بدید، امر آمرِ خانوم خدیجه است، تا گفت: خدیجه، دوباره پیغمبر گریه کرد. میخوام بگم اسما چه نیمه های شبی که نبود...

اینجا یه شب بود اسما کنار علی و زهرا بود. یه شب دیگه هم علی صدا زد: همه برن بیرون، فقط اسما کنار علی ایستاده بود*...

همیشه سر زده، سر میزنی به فاطمه ات

خدا کند که نبینی شکستن او را

خدا کند که نبینی مقابلِ حَسَنِینِ

نَفْسِ نَفْسِ زدن و چشم بستن او را

خدا کند که نبینی حسینِ بی کفنت

چگونه مادرِ جان داده را تکان بدهد

* مثل امروز و امشب، بدن این خانوم را دفن میکنه پیغمبر. نوشتن لحظات دفن اینقدر گریه کرد، نوشتن وقتی سنگ های لحد و میچید، پیغمبر خداست، دیدن های های داره گریه میکنه، لذا وقتی آمد تو خونه، بی بیِ دوعالم فاطمه، هی جلوی راه پیغمبر رو میگرفت، هی صدا میزد: **أَبْنَا أَيْنَ أُمِّي؟** «بابا مادرم کجاست؟

یه جای دیگه هم من بگم. یه دختر جلوی راه بابا رو گرفت، اون موقعی بود که

حسین از علقمه می آمد، دختر حسین آمد جلو، هی صدا میزد: **أَبْنَا أَيْنَ عَمِّي**

الْعَبَّاسِ؟ بابا عمو عباسم چی شد؟ اینجا میگن: ابی عبدالله نشست، دخترش رو بغل

گرفت، یه نگاه به صورتِ نازدانه اش کرد.

این دختر که رو پای بابا نشست، آروم با گوشه ی چارقش این خونهارو از صورت

باباش پاک کرد. آروم، شمرده شمرده، کنار گوش باباش گفت: بابا عمو عباسم

کجاست؟ اینجا میدونید ارباب ما چیکار کرد؟ آروم این دختر رو روی زمین گذاشت.

آی روزه دارهای ماهِ رمضان! دیدن حسین اومد کنار خیمه ی عباس، عمودِ خیمه رو خوابوند، یعنی: آی زینب! بروید برای اسیری آماده بشید...

روضه و توسل به حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به نفسِ حاج محمد طاهری

نظم را نام تو لبریز از فصاحت میکند
شعر زیر سایه ات کسب سعادت میکند
از خدا بر تو سلام آورد جبرئیل امین
بر درت پیکِ خدا عرض ارادت میکند
مادر صدیقه و صدیقه امت تویی
طاهری و دین ز تو کسب طهارت میکند
در هجوم وحشی زخم زبان ابتران
دامن پاک تو کوثر را روایت میکند
در بهشت از قصر مروارید داری خانه ای
خاک راهت سرمه در چشمان جنت میکند
قافله در قافله سرمایه دادی... عاقبت
کاروان تو محبت را تجارت میکند
چله ای خرما رساندی در حرا اما رسول
در عوض سیب بهشتی با تو قسمت میکند



بیشتر از دیگران دین تو کامل گشته بود
 تا که قلبت با غدیر نور بیعت میکند
 بر سر سجاده ی اسلام تو اول زنی
 که نمازی آسمانی را اقامت میکند
 شمع سان، لب بسته، میسوزد ز داغ غربت
 قبر ویران تو را هر کس زیارت میکند
 در رثایت شعر میگوید امیرالمومنین
 اشک پیغمبر ز داغ تو حکایت میکند
 مجلس ختم تو را ای برترین أمهات
 با دلی محزون به پا ختم رسالت میکند
 داغ تو، مرگ ابوطالب، شده غم روی غم
 چشم قرآن گریه بر این دو مصیبت میکند
 رفتی و دیگر ندیدی دشمن پیمان شکن
 حمله با آتش به سوی بیت عصمت میکند
 رفتی و دیگر ندیدی بین آن دیوار و در
 دخترت، خود را مهبای شهادت میکند
 رفتی و دیگر ندیدی کربلا بر نیزه ها
 سوره فجر شما قرآن تلاوت میکند
 رفتی و دیگر ندیدی زیر باران عطش
 کودک شش ماهه ای اتمام حجت میکند

رفتگی و دیگر ندیدی خیمه های تشنه را
سیلی و کعبه نی و بیداد، غارت میکند
رفتگی و دیگر ندیدی دست های بسته ای
با عزیزان تو صحبت از اسارت میکند

*شام غریبان بی بی .. دلها رو ببرم شام غریبان دخترش فاطمه .. اون
ساعتی که وسط صحن خانه امیرالمومنین میخواد بدن غسل بده ..
مولا، حیدر کرار .. کسی تاحالا لرزه ای تو دست علی ندیده .. تو هیچ
غزوه ای پاهای علی نلرزیده .. اما اینجا اسما میگه دیدم دستای مولا
داره میلرزه ..

میخواد بدن غسل بده» : بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ..
رحمت خدا به این اشک ها و گریه ها، اول مولا سفارش کرد اسما به
بچه ها بگو این بچه ها آستین ها رو به دهان بگیرن صدا نالشون کسی
نشنوه .. زهرا وصیت کرده کسی با خبر نشه .. اسما آروم آب بریز ..

بریز آب روان اسما

به روی پیکر زهرا

ولی آهسته آهسته ..

اسما میگه یه وقت دیدم مولا دست از غسل دادن کشید سر به رو دیوار
خانه گذاشته داره بلند بلند داد میزنه .. گفتم آقا جان مگه خودتون به
بچه ها رو امر به صبر نکردین؟! فرمود: اسما دست از دلم بردار ..

بین بشکسته پهلویش

بین نیلی شده رویش

سیه گردیده بازویش ..



گریه کنا .. با هر کیفیتی بود بدنِ فاطمه شُ غسل داد ..
 نوشتن بچه ها دو به دو گوشهٔ خانه دست گردن هم انداختن دارن
 میلرزن این صحنه رومیینن، همین که از غسل فارغ شد، بدن کفن
 کرد با چه کیفیتی بماند، چند بار این بدن غسل داد؟! .. آخه هی میومد
 کفن کنه از جای سینه مجروح خون تازه جاری میشد .. بدن کفن
 کرد .. بندهای کفن بست، نگاه کرد دید اگه الان حسنین و زینب
 صدا نزنه شاید بچه ها کنار بدن مادر جون بدن صدا زد حسنه بیا،
 حسینیم بیا، زینبیم بیا، کلثومیم بیا، بیان برای بار آخر توشه تون از مادر
 بگیرید .. از اینجا روضه خون خود مولاست میفرماید: والله قسم
 بندهای کفن بسته بود تا حسنین اومدن خودشون رو بدن مادر
 انداختن دیدن بندهای کفن باز شد، بچه ها رو در آغوش گرفت ..
 خدا برای هیچ بچه ای نیاره مادرش تو جوونی از دست بده .. مولا
 میگه شنیدم بین زمین آسمان منادی داره صدا میزنه علی بچه ها رو از
 رو بدن مادر بردار .. ملائکه طاقت ندارن این صحنه رو ببینن ..
 مگه میشه حتی تو روضهٔ مادر دلت نره کربلا .. نمک هر روضه، روضهٔ
 پسرشه .. عرضه میداریم آقا جان ، اینجا ملائکه صداشون بلند شد بچه
 هارو بردار طاقت ندارن اینجا دست نوازش تو رو سر بچه ها بود ، آیا
 این ملائکه نبودن کنار گودال وقتی نازدانه اومد کنار بدن
 بابا... فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ .. حسین ..

مدح حضرت أم المومنین حضرت خدیجه سلام الله علیها به نفس حاج

امیر عباسی

ای داده به عصمت شرف و نام خدیجه
ای بسته به طوفت فلک احرام خدیجه
ای همسر پیغمبر اسلام خدیجه
ای عصمتِ حق فاطمه را مام خدیجه
ای ختمِ رسل را ز شرف نور دو دیده
پیش از شب بعثت به محمد گرویده
ای بر تو سلام آمده از داورِ هستی
بگذشته در آیینِ نبی از سر هستی
دل داده و دل برده ز پیغمبر هستی
زیبید که بخوانند تو را مادر هستی
الحق که خدا هستی خود را به تو داده
أم النجباء فاطمه زهرا به تو داده
اسلام ز اموال تو سرمایه گرفته
دین در کنف عزت تو سایه گرفته
توحید ز اخلاص تو پیرایه گرفته
اخلاص ز حسنِ عملت پایه گرفته
همت سر تسلیم به دیوارِ تو سوده
پیش از تو زنی لب به شهادت نگشوده



تو در دل سختی به پیمبر گرویدی
 هر بار بلا را به سر دوش کشیدی
 بر یاری اسلام به هر سو دویدی
 بس زخم زبان ها که ز کفار شنیدی
 ای قامت مردانِ جهان خم به سجودت
 ای تکیه گه ختم رسل نخل وجودت
 ای مکه ز خاکِ قدمت خُلد مُخَلَّد
 ای عصمت معبود و امیدِ دل احمد
 اسلام به پا خواست و گردید مؤید
 از ثروت تو، تیغ علی، خُلُقِ مُحَمَّد
 تا حشر خلایق که خدا را پیرستند
 مرهون فداکاری و ایثار تو هستند
 آن روز که پیغمبر اسلام شبان بود
 در سینه او سرّ خداوند نهان بود
 پیش از همه پیغمبریش بر تو عیان بود
 ایمان تو پروانه آن شمع جهان بود
 حق بر همه زن های جهان سروریت داد
 با خواجه عالم شرف همسریت داد
 زین واقعه زن های قریش از تو بریدند
 قدر و شرف و عزّت و جاه تو ندیدند
 با چشم حقارت به مقامت نگریدند



یکباره ز بیت الشرف پای کشیدند
آنها دلشان بود به سوی زر و سیمی
گفتند خدیجه شده مشتاق یتیمی
تنها نشدی همسر و دلدار محمّد
در سخت ترین روز شدی یار محمّد
در شدت غم گشتی غمخوار محمّد
پیوسته دلت بود گرفتار محمّد
در پیش رویش گشت وجودت سپر سنگ
باشد که کنی در ره او چهره ز خون رنگ
آن روز که بر دخت نبی حامله بودی
هم صحبت زهرات به هر قائله بودی
از غربت و از درد درونت گله بودی
بی همدم و بی یاور و بی قابله بودی
از درد به بیالش گل رخسار بهشتی
گشتند تو را قابله زن های بهشتی
این است که شیرینی جان در بدن توست
این جان جهان است و هم آغوش تن توست
این یار به هر خلوت و هر انجمن توست
این است که در حاملگی هم سخن توست
کی مثل تو از هستی خود چشم ببوشید؟
تا فاطمه از سینه او شیر بنوشید



آن روز که افتاد خزان در چمن تو
 پر زد به جنان طوطی روح از بدن تو
 تا بوی گل احمدی آید ز تن تو
 شد جامه پیغمبر اکرم کفن تو
 با مرگ تو آغاز شد ای عصمت سرمد
 بی مادری فاطمه ، تنهایی احمد
 بردار سر از خاک و ببین همسر خود را
 بنگر هدف سنگ سر شوهر خود را
 باز آ و ببین اشک فشان دختر خود را
 بر گیر به بر دختر بی مادر خود را
 بی روی تو گردون به نظر تیره چو دود است
 بر خیز که بی مادری فاطمه زود است
 بر خیز که بر ختم رسل فخر زمانه
 خانه شده غم خانه ای بانوی خانه
 بر گیسوی زهرا که زند بعد تو شانه ؟
 بی تو شده از هر مژه ای سیل روانه
 پیغمبر اکرم ز غمت زار بگرید
 خون است دل فاطمه مگذار بگرید
 ای جامه احمد کفنت بر بدن پاک
 کن بهر حسینیت به جنان جامه ز غم چاک
 تو بر سر دست نبی و او به سر خاک

سر تا به قدم چون گل پرپر شده صد چاک
 میثم ز غم نور دو عین تو بگرید
 تا صبح قیامت به حسین تو بگرید
 شاعر: استاد حاج غلامرضا سازگار

روضه_ حضرت خدیجه سلام الله علیها و حضرت زهرا سلام الله علیها_ میرزا محمدی

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَجْرَكَ اللَّهُ
 فِي مَصِيبِهِ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَجْرَكَ اللَّهُ فِي
 مَصِيبِهِ أُمَّكَ

صدا زد اسماء ، هر دختری، شبی که خونه ی شوهر میره محتاج مادره، من نیستم
 شب عروسی فاطمه ام رو بینم، جای من بر اش مادری کن ... ” پنج سال ازین وصیت
 به اسما گذشت، شب زفاف فاطمه و علی که رسید، پیغمبر فرمود همه برن ” همه
 رفتن، آمد به دیدن این زن و شوهر، دید اسما کنار زهرا ایستاده ” اسما مگه نگفتم
 همه برن، عرضه داشت یا رسول الله، وصیت خدیجه بود ” اینجا بمونم کنار فاطمه ” تا
 نام خدیجه اومد باز پیغمبر گریه کرد، اسما رو دعا کرد . یه چیزی بگم و عرضم و
 تمام کنم ،دیگه تو این شبا مقدمه نمی خوای، شب آخر دهه ی اوله ، دیدید چقدر
 زود تمام شد دهه ی اول، اسما هم رفت با علی و فاطمه خلوت کرد پیغمبر ، گفت
 علی دستتو بده، زهرا جان تو هم دستتو بده بابا جان ، دست زهرا رو گذاشت تو
 دست علی ؛ نگفت این دختر منه ، فرمود ” : هذِهِ وَدِيعَةُ اللَّهِ وَ وَدِيعَةُ
 الرَّسُولِ ” علی این امانت خداست ” ... فهمیدی چی میخوام بگم!!؟ خود



پیغمبر فرمود هر امانتی دو شرط داره، اول اینکه امانت رو از هر کی گرفتی به همون برگردونی، اما شرط دوم امانت اینه ”اگه امانتو سالم گرفتی ، سالم پس بدی ...” (کجا رفت دلت؟!!!) علی امانت و از پیغمبر گرفته بود، به خود پیغمبرم امانتو داد . دل شب امانتو گرفته بود ،دل شبم امانت و برگرداند، اما شرط دوم نمی دونم با دل علی چه کرد ”این امانتی که تحویل گرفته بود دیگه پهلو شکسته نبود ... صورتش کبود نبود ... سینه اش سوراخ نشده بود ... اما امانتی که شب دفن به پیغمبر داد ،یه جای سالم تو بدنش نبود ...یا زهرا... .

روضه و توسل ویژه وفات أم المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به نفس حاج حسین سازور

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ رَسُولِ اللَّهِ يَا أُمَّ الزَّهْرَا يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى

همسنگری بی مثل و مانندم خدیجه

بر عشق تو یک عمر پابندم خدیجه

ای در تمام عرصه ها سنگِ صبورم

ای یاورِ دیرینه ام ، کوهِ غرورم

ای تکیه گاه شانه زخمی احمد

ای هر قدم تصدیق تو یار محمد

شد پشت گرمی ام همیشه همتِ تو
ترویج دین آغاز شد با ثروتِ تو
سرمایهٔ اصلیِ آئینِ پیمبر
مالِ حالالت بوده با شمشیرِ حیدر
تو اولین زن در دیارِ مسلمینی
منسوب حق بر نامِ اُم المومنینی
تو پایه پایم درد و محنت می کشیدی
بار رسالت را به دوشت می کشیدی
تو آبرویِ سرزمین هایِ حجازی
هم سفرهٔ من بوده ای در عشقِ بازی
تو حامیِ زحمتِ کش دینِ خدائی
تنها پرستارِ مناجاتِ حرائی
حالا دگر گیسو سپید و قدِ کمانی
در هر نوائی اشهدِ خود را بخوانی
دستانِ پر مهر تو دیگر پینه بسته
گرد غریبی بر سر و رویت نشسته



هی پلک های بسته را وا میکنی تو
 رخسار زهرا را تماشا می کنی تو
 در این دیار بی کسی جان می سپاری
 سر روی خاک سرد قبرستان گذاری
 تو واسطه کردی به سویم دختری را
 تا بین پیراهن پیچم پیکرت را

***همچین که گفت من کفن ندارم ، جبرئیل کفن آورد*..**

اما کجایی تا ببینی نور دیده
 در کربلا یک پیکری را سربریده
 شاعر: قاسم نعمتی
 مادر بزرگ کربلایی ها کجایی
 در لحظه سخت جدایی ها کجایی
 بر آبرویت حق در رحمت گشوده
 از آسمان بهرت کفن نازل نموده
 تنها در عالم یک بدن عریان بماند
 در دشت بی غسل و کفن عریان بماند

بی سر به خون غلطیده در گودال گردد
در زیرِ سم اسب ها پامال گردد
گیسو پریشان زینت از تل ببند
راس حسنت بر سر نیزه نشیند

* یکم روزه بخوانم ان شالله بریم مدینه اونجا عرضِ ادب کنیم .. چنان
بالاسرِ حضرتِ خدیجه گریه می کرد .. مادر .. مادر .. خدا خیر بده
اسماء رو ، صداش زد یا ؛ وصیتی دارم بهت ، خیلی حواست به این
دخترِ من باشه .. مخصوصاً شبِ عروسی یادت نره .. دختر که عروس
بشه به مادر احتیاج داره .. برا دخترم مادری کن .. اسماء اونجا بود ، یه
جا دیگه هم اسما حاضر بود .. اون شبی که علی بدنِ فاطمه رو غسل
میداد .. اسما آب میریخت .. علی بدن رو شستشو می داد .. اینجا زهرا
پنج ساله بود بالاسرِ مادر ناله میزد .. آی شبِ مدینه یه دختر پنج ساله
دیگه رم دید .. دخترِ دنبالِ جنازهٔ مادر میدوید* ..

**روضه و توسل ویژهٔ وفاتِ اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ حضرتِ خدیجه کبری سلام الله
علیها به نفسِ حاج محمد رضا طاهری**

سنگِ صبوره قلبِ طاهایی خدیجه
آرامشِ پیغمبرِ مایی خدیجه
کی میرسد دستِ کسی بر رتبهٔ تو



از بس که بالایی و والایی خدیجه
 خیرالنساها را اگر که بر شمارند
 قطعاً تو جزء بهترین هایی خدیجه
 در کج مقاماتِ تو کارِ هر کسی نیست
 چون مادرِ اُم ایبهای خدیجه
 بر تارکِ اسلام نامت می درخشد
 اول مسلمان ، قبلِ مولایی خدیجه
 مثلِ تو را بانو خدا کی آفریده ؟
 تنها تویی که مصلِ زهرا پروریده
 بانو تو با آسیه و مریم قرینی
 ای آسمانی پس چرا رویِ زمینی ؟
 اسلام با دارایی تو قد علم کرد
 تو اولین حامیِ این دینِ مبینی
 ما را به مجهول الهُویت ها چه کاری است ؟
 تنها خودت هستی که اُم المومنینی
 شعبِ ابطالب تو را در خود نگه داشت

تا بر همه ثابت شود ، تنها ترینی
از حرمتِ داغِ تو عام الحزن فرمود
خیلی عزیزی رکنِ ختمِ المرسلینی
بانو برو بعد از تو خیلی سخت باشد
با حیدر از زهرا خیالت تخت باشد

شاعر : علی صالحی

در روضه تو دیده تر احتیاج است
هر مرد را همواره یاور احتیاج است
با این که زهرا هست ، حیدر هست اما
مثله تویی پیشِ پیمبر احتیاج است
ای کاش مادر جان پسر هم داشتی تو
بعضی مکان ها یک برادر احتیاج است
گاهی میاید نیست حتی جای شوهر
یک موقعی بر شخصِ دیگر احتیاج است
فضه میاد پشت در ، اما به قرآن
در وضع حملِ زن به مادر احتیاج است



زہرا چه حالی بود پشتِ درِ خدیجہ

جایِ تو خالی بود پشتِ درِ خدیجہ

* فرمودند چهار تا نالہ زد پشتِ در ، اول صدا زد یا رسول اللہ .. بابا
بین اُمت با دخترت دارن چه می کنن .. نالہ دوم علی رو صدا زد ..
تو نالہ سوم دیگہ کار از علی ام بر نیماہ .. لذا صدا زد یا «فضہ خذینی
..» فضہ تو بہ فریادم برس .. بہ خدا بچہ م کشتن .. اما تو نالہ چہارم یہ
وقت صداش بلند شد پسر م .. مہدی جان * ...

خوب است بانو قبرِ تو دور از وطن نیست

جز فاطمہ در ماتمت یک سینه زن نیست

بگذار مادر جان کمی روضہ بخوانم

تا کہ نگویی هیچ کس ہم دردِ من نیست

گفتی بہ پیغمبر لباست را بیاور

چون در بساطِ خالی ام حتی کفن نیست

چندین کفن روح الامین آورد و دیدی

تعداد آنها جز بہ قدر پنج تن نیست

وقتی تو ہم از آن کفن ہا سهم بردی

کم شد یکی و چاره غیر از پیرهن نیست
بانو نه تنها نورِ عینت بی کفن ماند
گرگی رسید و یوسفت بی پیرهن ماند

روضه و توسل ویژه وفات أم المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به نفسِ حاج محمد رضا طاهری

سنگِ صبوره قلبِ طاها بی خدیجه
آرامشِ پیغمبرِ مایی خدیجه
کی میرسد دستِ کسی بر رتبه تو
از بس که بالای و والایی خدیجه
خیرالنساها را اگر که بر شمارند
قطعاً تو جزء بهترین های خدیجه
درکِ مقاماتِ تو کارِ هر کسی نیست
چون مادرِ أم ایهای خدیجه
بر تارکِ اسلام نامت می درخشد
اول مسلمان ، قبلِ مولایی خدیجه



مثلِ تو را بانو خدا کی آفریده ؟
تنها تویی که مصلِ زهرا پروریده
بانو تو با آسیه و مریم قرینی
ای آسمانی پس چرا رویِ زمینی؟
اسلام با دارایی تو قد علم کرد
تو اولین حامیِ این دینِ مبینی
ما را به مجهول الهویت ها چه کاری است؟
تنها خودت هستی که أم المومنینی
شعبِ ایطالب تو را در خود نگه داشت
تا بر همه ثابت شود ، تنها ترینی
از حرمتِ داغِ تو عام الحزن فرمود
خیلی عزیزی رکنِ ختم المرسلینی
بانو برو بعد از تو خیلی سخت باشد
با حیدر از زهرا خیالت تخت باشد
شاعر : علی صالحی
در روضه تو دیده تر احتیاج است

هر مرد را همواره یاور احتیاج است
با این که زهرا هست ، حیدر هست اما
مثله تویی پیشِ پیمبر احتیاج است
ای کاش مادر جان پسر هم داشتی تو
بعضی مکان ها یک برادر احتیاج است
گاهی میاید نیست حتی جای شوهر
یک موقعی بر شخصِ دیگر احتیاج است
فضه میاد پشت در ، اما به قرآن
در وضع حملِ زن به مادر احتیاج است
زهرا چه حالی بود پشتِ در خدیجه
جای تو خالی بود پشتِ در خدیجه

* فرمودند چهار تا ناله زد پشتِ در ، اول صدا زد یا رسول الله .. بابا
بین اُمت با دخترت دارن چه می کنن .. ناله دوم علی رو صدا زد ..
تو ناله سوم دیگه کار از علی ام بر نمیاد .. لذا صدا زد یا «فضه خذینی
..» فضه تو به فریادم برس .. به خدا بچه م کشتن .. اما تو ناله چهارم یه
وقت صدایش بلند شد پسر م .. مهدی جان* ...



خوب است بانو قَبْرِ تو دور از وطن نیست
 جز فاطمه در ماتمت یک سینه زن نیست
 بگذار مادر جان کمی روضه بخوانم
 تا که نگویی هیچ کس هم دردِ من نیست
 گفتی به پیغمبر لباست را بیاور
 چون در بساط خالی ام حتی کفن نیست
 چندین کفن روح الامین آورد و دیدی
 تعداد آنها جز به قدر پنج تن نیست
 وقتی تو هم از آن کفن ها سهم بردی
 کم شد یکی و چاره غیر از پیرهن نیست
 بانو نه تنها نورِ عینت بی کفن ماند
 گرگی رسید و یوسفت بی پیرهن ماند

مدح و توسل ویژه وفات أم المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به نفس استاد حاج منصور ارضی

من کنیز خدایِ یکتایم
بانوی بانوان دنیایم
آمه الله ام و کنیز رسول
بس که در شان و رتبه والایم
سیدالانبیاست شوهر من
سیدالاولیاست مولایم
فاطمه کوثر است اما من
مادرِ کوثر، أم زهرایم
اوست أم الائمه اما من
مادرِ مومنین به دنیایم

فاطمه ذات لیلہ القدر است
ظرفِ آن ذات پاک و یکتایم
سر مستودع خدا زهراست
محرم سر آل طاهایم
شیعه زهرا شناس می گردد



گر شناسد مقام عظمایم
 با دو آقای جنتم محشور
 در جنان زینب است همتایم
 ماه رحمت ، مه لقای من است
 من سفیر بهار دل هایم

اولین مومنه به اسلامم
 یار احمد ، به رغم اعدایم
 من گواه نزول قرآنم
 خانه وحی گشته ماوایم
 همچو آینه ام به خُلقِ عظیم
 راه وی را چو سایه پیمایم
 هستی ام نذر دین حق گردد
 بخدا با خداست سودایم
 هر که یار نبی شود ، او را
 یارِ امروز و یارِ فردایم

در حریم نبوتم ، ساکن
 بر طریق ولایت ابقایم
 در تولا ز هر که پیشترم
 در عمل مظهر تبرایم
 الگوی صبر و استقامت و عشق



اسوه زهد و حلم و تقوايم
مهد حجب و عفاف و پاکی ها
شهد ايتار و عطر گل هاييم
در تعبد زبان زدِ مردم
در تعهد ز هر که اولايم

در سخاوت نباشدم مثلی
در کمالات تاج سرهاييم
هر بلا را به جان خريدم من
بر نبی مایه تسلی يم
شعب و تحريم و کينه و طعنه
جزئی از حربه های اعدايم
ابتران گر تمسخرم کردند
داد کوثر خدای يکتايم
بارها گفت همسرم با من
ماجرای غمین زهرايم

دخترم بعد من شود تنها
چه کند اين یتيم تنهايم
من نباشم کنار دختر خود
فضه گردد معين زهرايم
آتش و کوچه را نمی بينم



مجتبی یارِ او شود ، جایم
کربلا را دقیق میدانم
سویِ جنتِ سفیرِ غمِ هایم

کربلایی شنیده ام که مپرس
آگه از داستانِ سرهایم
حقِ سلامم رسانده از لطفش
کفن آماده کرده ای وایم
من پیوشم عبایِ پیغمبر
بی کفن شد عزیز زهرایم

روضه و توسل ویژه وفات أم المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به نفسِ حاج مهدی سماواتی

امشب شبِ رحلتِ خدیجه ی کبری است، مادرِ فاطمه ی زهرا سلام الله علیها، به این
بهانه، هم عرض ادب کنیم خدمت خدیجه ی کبری سلام الله علیها و هم عرض ادب
کنیم خدمت حبیبه ی خدا، فاطمه ی زهرا سلام الله علیها... بگیم: بی بی جان! بحق
مادرت امشب بیا برا ما مادری کن، شب دهم ماه مبارکِ رمضان، چشم به هم بزنیم
شب های قدر هم میرسه، فاطمه جانم!... با جرأت بگیم: مادر، مادر! بحق مادرت
خدیجه ی کبری، که هر چه داشت در راه خدا داد، ثروتش رو بخشید، برای یاری
دینِ خدا، بحق مادرت خدیجه ی کبری، که تا همسر رسول خدا شد، زن های قریش
بهش دیگه اعتنا نمیکردن، رهانش کردن....

گذشت تا به فاطمه حمله شد، رسول خدا او مد تویِ خونه، دید خدیجه داره با کسی حرف میزنه... با کی داری صحبت میکنی؟ گفت: فرزندی که در رَجَم دارم، مونسم شده، با من تکلم میکنه... غم مخور مادر که غم خوارت منم؛ اگر زن های غریش رهات کردن، بهت اعتنا نمیکنن، غصه نخور تو فاطمه رو داری مادر، همون جا رسول خدا بشارتِ ولادتِ فاطمه رو بهش داد، وقتی که هم میخواست فاطمه اش رو به دنیا بیاره، فرستاد بیان کمکش کنند زن های قریش، گفتند: تو مارو قبول نکردی، همسرِ یتیمِ ابوطالب شدی، ما هم نمی آیم کمکت،.... لیاقت نداشتن، شایستگی نداشتن، یه وقت بی بی دید، چهار زنِ بهشتی او مدن دورش رو گرفتن، کمکش کردن، فاطمه اش رو به دنیا آورد، هستیش رو برای خدا داد، خدا هم گوهری مثل فاطمه بهش عطا کرد....

روزهای آخرِ عمرش گفت: فاطمه جان! برو به بابات بگو لباسی که موقع نزولِ وحی به تن داشت، کفنِ من قرار بدید، همین طور هم شد، اسماء بنتِ عُمیس میگه: دیدم لحظاتِ آخر تو بستر داره گریه میکنه، گفتم: بی بی جان! چی شده؟ شمارو که رسولِ خدا وعده ی بهشت داده، چرا گریه می کنید، فرمود: گریه ام برا خودم نیست، برا دخترم فاطمه است، شب زفافِ دخترم نیستم براش مادری کنم... اسماء میگه، گفتم: اگر من بودم، به جای شما مادری میکنم... بی بی خوشحال شد، دعام کرد، از دنیا رفت...

رسول خدا لباسش رو کفنِ خدیجه قرار داد، همین که قبر آماده شد، با دستِ مبارکش بدنِ همسرِ مهربانش رو گرفت، داخلِ قبر خوابانید، کفن رو کنار زد، طرف راست صورتش رو روی خاک ها قرار داد... سیدها! این ماجرا تکرار نشد، تا مدینه، دلِ شبِ علیِ مرتضی بدن فاطمه اش رو غریبانه غسل داد، حنوط کرد، کفن کرد، با چه دلی برداشت بدنِ فاطمه رو نمی دونم، آماده ی دفن، به دو نفر نیاز



داره، یک نفر باید بدن رو سرازیرِ قبر کنه، یک نفر باید بدن رو بگیره
داخل قبر بخواباند، فاطمه محرمی جز علی نداره، همین که بدنِ فاطمه رو سرازیرِ قبر
کرد* ...

که ناگه از لحد نوری بر آمد
نمایان دستی از پیغمبر آمد
چو گل به خاک نشانم نهالِ خسته ی تو
علی فدایِ تو و پهلویِ شکسته ی تو
به بازوان ورم کرده ات بگیریم من
و یا به صورتِ نیلی و چشمِ بسته ی تو
زهر! جان.....!

* آن شالله این شب ها تذکره هامون رو امضا می کنند میریم مدینه، اونجا از نزدیک
عرض ادب می کنیم و ناله می زنیم، اما با این یه جمله هم دلها بره کربلا، بمیرم برای
میوه ی دلت، که نازنین بدنش کربلا سه روز و دو شب روی خاک ها
ماند، حسین..... "مُلْقَى ثَلَاثًا بِلَا غُسْلِ وَلَا كَفْنٍ" حسینی ها! بدون کفن هم نبود* ..

کفنی داشت ز خاک و کفنی داشت ز خون
تا نگویند حسین بن علی بی کفن است
استخوانی اگر از سینه او ماند بجا
آن هم از ضرب سُمّ اسب، شکن در شکن است

*حسین....خدا یا به اشک چشم گریه کن های ابی عبدالله، فرج امام زمانمون
برسان....

روضه و توسل و یزۀ وفات أم المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به نفس کربلایی سید رضا نریمانی

شام رحلت این خانم بزرگوار..

از غصه‌های تو نفس آسمان گرفت
در ماتم تو حال دل عاشقان گرفت
ای باغ و بوستان پیمبر نگاه کن
رو به خزان شدی و دل باغبان گرفت
بانو بمان که پشت و پناه نبوتی
تو سوختی که شمع رسالت توان گرفت
تا پای مرگ رفت پیمبر هزار بار
هر بار هم به لطف نگاه تو جان گرفت
تنها تویی که عشق پیمبر شدی و بس



دلدادۀ تو بود و دل از دیگران گرفت
 آنقدر گریه کرده‌ای از ترس قبر که
 جسم تو را عبایِ نبی در میان گرفت
 گفتم عبا چرا غزلم روضه خوان شده
 زهرا رسید و با غزلِ من زبان گرفت
 ای تشنه لب حسین .. ای بی کفن حسین ..
 ای وای بی‌عبایی و .. بی پیرهن حسین ..
 شکر خدا که قسمت تو یک عبا شده
 مادر ؛ حسینِ من کفنش بوریا شده
 زهراست روضه خوانُ خدیجه ست گریه کن
 آرام چشم تر شده را بست گریه کن
 می سوخت در حرارتِ دستانِ فاطمه
 گفت ای رسول ! جان تو و جان فاطمه
 زن هایِ این قبیله همه بدتر از هم‌اند
 دلسوزهایِ فاطمه در پینشان کم‌اند
 میترسم از کنایه و زخمِ زبانشان

مردانشان که پست ترند از زنانشان
میتراسم ابر تیره بیفتند به روی ماه
زهراى من تحمل سیلی ندارد، آه
برگ گل است، مثل نسیم است دخترم
نگذار حس کند که یتیم است دخترم
در عمر خویش هرچه بلا بود دیده‌ام
جانانه جورِ فاطمه را هم کشیده‌ام
نگذار حال و روز گلم مثل من شود
دیگر مباد قسمت او سوختن شود
چون چاره نیست میروم و میگذارمش
بعد خدا و تو، به علی میسپارمش

*** نمی خواستم تا اینجا برم اما بزاید بگم* :**

قلبم ز چشمان ترش آتش گرفته
بر حال و روز مضطرش آتش گرفته
می آید آن روزی که یاسم در گلستان



گلبرگ های پرپرش آتش گرفته
قرآن ناطق بینِ کوچه دست بسته
در صحنِ خانه کوترش آتش گرفته
زینب به چشمان خودش می بیند آنجا
دار و ندارش ، مادرش آتش گرفته ...

* تا اینجای روضه رو عرض کردم که بی بی به اسماء فرمود : اسماء تو
برا زهرای من مادری کن. اسماء هم همه جا با بی بی حضرت زهرا بود
، همه جا براش مادری کرد .. هم شب زفاف ، هم پشت درِ خونه .. این
دو جا برای این خانم مادری کرد ... هر مادری بود همین دوجا میومد
، چون اولی شب زفافه ، مادرا دوست دارن همه شب زفاف باشن ،
دومیش هم موقع وضع حمله ... دوست دارن باشن .. نوه شون رو بغل
بگیرن ... اما یه جاست مادرا نمیان ، میدونی کجاست؟ اونجایی که
میخوان بدن دخترُ غسل بدن .. اما اونجا هم اسماء اومد کمک
امیرالمؤمنین ... گفت آقا تنهاست ...

اسماء بریز آبِ روان

بر رویِ گلبرگِ گلم ...

حیفم میاد نگم با این ناله ت ، امشب پیغمبر خودش بدن حضرت
خدیجه رو غسل داد و کفن کرد ، از طرف خدا کفن او مدد. اما ..
پیغمبر یه بدن سالم رو غسل داد...

قربون اون آقای برم که یه یهو اسماء دید سر به دیوار گذاشت ، دیگه
غسل نمیده ... چی شد آقا جان؟! اسماء دست به دلم نذار .. هرچی آب
میریزم .. خودت نگاه کن داره هنوز خون آبه میاد ... از این ناراحتم
فاطمه م هیچی بهم نمی گفت .. هی میدیدم شبا این پهلو به اون پهلو
میشه .. هی میدیدم میخواد دستش بیاره بالا موهای زینب شونه کنه
نمیشه .. اما حالا فهمیدم ... دست گدایتو بیار بالا ، به حضرت زهرا
الهی العفو*....

مدح و توسل ویژه شهادت حضرت خدیجه سلام الله علیها بنفس حاج محمد طاهری

نظم را نام تو لبریز از فصاحت می کند
شعر زیر سایه ات کسب سعادت می کند
از خدا بر تو سلام آورد جبرئیل امین
بر درت پیک خدا عرض ارادت می کند
مادر صدیقه و صدیقه امت تویی
طاهری و دین ز تو کسب طهارت می کند
در هجوم وحشی زخم زبان ابتران
دامن پاک تو کوثر را روایت می کند



در بهشت از قصر مروارید داری خانه ای
 خاکِ راهت سرمه در چشمان جنت می کند
 قافله در قافله سرمایه دادی عاقبت
 کاروانِ تو محبت را تجارت می کند
 چله ای خرما رساندی در حرا اما رسول
 در عوض سیبِ بهشتی با تو قسمت می کند
 پیش تر از دیگران دین تو کامل گشته بود
 تا که قلبت با غدیر نور بیعت می کند
 بر سر سجادهٔ اسلام تو اول زنی
 که نمازی آسمانی را اقامت می کند
 شمع سان لب بسته می سوزد ز داغ غربت
 قبر ویران تو را هر کس زیارت می کند
 در رثایت شعر می گوید امیرالمومنین
 اشک پیغمبر ز داغ تو حکایت می کند
 مجلس ختم تو را ای برترین امهات
 با دلی محزون به پا ختم رسالت می کند
 داغ تو مرگ ابوطالب شده غم روی غم
 چشم قرآن گریه بر این دو مصیبت می کند
 رفتی و دیگر ندیدی دشمن پیمان شکن
 حمله با آتش به سوی بیت عصمت می کند

رفتى و ديگر نديدى بين آن ديوار و در
دخترت خود را مهياى شهادت مى کند
رفتى و ديگر نديدى کربلا بر نيزه ها
سوره فجر شما قرآن تلاوت مى کند
رفتى و ديگر نديدى زير باران عطش
کودکِ شش ماهه اى اتمام حجت مى کند
رفتى و ديگر نديدى خيمه هاى تشنه را
سيلي و کعب ني و بيداد ، غارت مى کند
رفتى و ديگر نديدى دست هاى بسته اى
با عزيزان تو صحبت از اسارت مى کند
رفتى و يک روز مى آيى و خواهى ديد که
طالب حق شما بر پا قيامت مى کند
شاعر: ميثم مومنى

روضه جانسوز ويزه شهادت حضرت خديجه سلام الله عليها بنفس سيدر ضانريمانى

* امشب ميخوايم بريم در خونه حضرت خديجه سلام الله عليها، مادرِ بزرگِ همه ما
گريه کن هايِ حسين *

دلم مي خواست امشب اشک، چشمم را خبر مي کرد
دلم مي خواست دستم خاکِ عالم را به سر مي کرد



دلم می خواست امشب پایم از ماندن حذر می کرد
به قبرستانِ دلگیر ابوطالب گذر می کرد
دلم می خواست خیس از گریه های ابرها باشم
دلم می خواست امشب زائر آن قبرها باشم
بهشتی باز هم از جنسِ خاکی نازنین آنجاست
مزار پاره های قلب ختم المرسلین آنجاست
یقیناً قطعه ای از جنت حق در زمین آنجاست
چرا که مرقد خاکی أم المومنین آنجاست
شدم سرمست از شهدی که شیرین کرد کامم را
به بانویم خدیجه عرض کردم تا سلامم را
سلام ای مادر اسلام، ای خانوم، ای بانو
سلام ای بی قرارت چارده معصوم، ای بانو
سلام ای سنگِ خارا در کفت چون موم، ای بانو
سلام ای مظهر یا حَىّ و یا قَیّوم، ای بانو
تو حی و زنده خواهی ماند تا وقتی که دین زنده است
تو قیومی و با تو پرچم اسلام پاینده است
الا یا کاشف الکربِ محمد سبب لبخندت
سلامت داده جبرائیل از سوی خداوندت
به جنت هاجر و حوا و مریم آرزومندت
تو را کافیس بشناسیم از اوصاف فرزندت

* همه این خانم تنها گذاشتن و رفتن .. دیگه هیچ کسی احوال این خانم تو این شهر نمی پرسید..

اما همچین که به فاطمه سلام الله علیها باردار شد پیغمبر میومد میدید خدیجه خوشحال ..

داره حرف میزنه ، چی شده خانم؟ عرضه میداشت آقا جان بچه ای که در رحم دارم با من حرف میزنه ..

منو دل داری میده .. میگه مادر جان آگه همه تنهات گذاشتن خودم انیس و مونستم ..

اجاره میدید همین جا یه گریزی بزنم؟ اینجا به مادرش دلداری میداد مادر خوشحال میشد

یه وقتم پیغمبر وارد شد دید فاطمه داره گریه میکنه .. دخترم چی شده؟ عرضه داشت

باباجان بچه ای که در رحم دارم داره با من حرف میزنه ..

پیغمبر فرمود خوشحال باش فاطمه جان تو هم که در رحم مادرت بودی حرف میزدی و دلداری به مادرت میدادی ..

عرضه داشت آخه بابا جان پسر دلداری به من نمیده .. هی داره صدا میزنه انا الغریب .. انا العطشان ..

به جنت



جز اینکه خواجه لولاک، احمد همسرت باشد
گواه عصمت این بس که زهرا دخترت باشد
الا ای یاد تو آرامش پیغمبر مکه
الا ای تربت تو قبله گاه دیگر مکه
الا ای سایه دست کریمت بر سر مکه
یتیمان تو از راه آمدند ای مادر مکه
قرار دل، دلم را عاری از هر بی‌قراری کن
کریمه، باز مهمان آمده پس سفره‌داری کن
میان بستر افتادی و باری مانده بر دوش
پر از فریاد بی‌تایست بر لب‌های خاموش
صدای گریه‌ای گویا طنین افکنده در گوشت
بین زهراست که بی‌تاب افتاده در آغوش
نگاهت حس تلخ لحظه‌های واپسین دارد
وصیت‌هایت امشب حرف‌هایی آتشین دارد
*اسما میگه دیدم داره گریه میکنه عرضه داشت خدیجه جان ،

خانم جان مگه پیغمبر به شما نفرمودند که جاتون تو بهشت؟! پس چرا گریه
میکنید؟

فرمود اسما گریه م برا خودم نیست ، این لحظه های آخر دارم برا دخترم گریه می
کنم ..

دارم برا اون لحظه ای گریه میکنم که شبِ عروسیش هیچ کسی نیست بهش سر بزنه
بغلش کنه ..

میخوام عرضه بدارم بی بی جان نگرانِ چی بودی، چی شد ..
اسما عرضه داشت خانم جان من از طرفِ شما براش مادری میکنم ..

چرا ای باغبان از آتش گلشن نمی گویی
چرا با فضا ات گفتی ولی با نمی گویی *
گمانم در نگاه دختری آزار می بینی
و داری خانه ای با آتش بسیار می بینی
کسی را آشنا بین در و دیوار می بینی
میان پهلوی گل تیزی یک خار می بینی
بین که دست های تازیانه می رود سویش
همینکه دختری افتاد در افتاد بر رویش

شاعر # محمد بیابانی

اینجا قولی که پیغمبر به خدیجه (س) داده بود رو عملی کرد؛ وقتی میخواست غسل
بده،

کفن کنه خود پیغمبر عبا رو آورد، این بانو رو داخل عبا گذاشت، تنهایی داخل قبر
گذاشت ..

(یاد چی افتادی؟!)

یه شبی هم امیرالمومنین تنهایی هی دوروبرش رو نگاه میکرد دید محرمی نداره ...
از امانت داری ام شرمنده ام دخترعمو



همین جور که مستأصل بود، یه مرتبه دید دو تا دست از قبر بیرون اومد؛
امانتم رو تحویلیم بده علی جان..

همه‌ی اینایی که برات گفتم کفن داشتن...
پنج تا کفن فرستادن.

پیغمبر، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن؛ همه کفن داشتن. تو این عالم هیچ کس بی کفن
نمونده؛ اما آقای من و تو هم کفن داشته
میدونی چی...؟

کفنی داشت زخاک و کفنی داشت زخون
تا نگویند شه کریلا بی کفن است
استخوانی اگر از سینه او باقی ماند
آن هم از ضرب سم اسب شکن در شکن است

مدح و توسل ویژه شهادت حضرت خدیجه سلام الله علیها بنفس حاج

محمود کریمی

مادر نور، مادر ایمان
مادر عشق، مادر عرفان
مادر حُسن، مادر جانان
عشقِ طاها، خدیجۀ الکبری...
خاک بوسِ قدوم تو خورشید
از دلت عشقِ ناب می جوشید



دین اسلام و پرچم توحید
با تو برپا خدیجۀ الکبری...
عشق طاها ، خدیجۀ الکبری
أُم الزَّهْرَا ، خدیجۀ الکبری
بر لبش ذکر یا علی مولا
ختم پیغمبران امیرِ صفا
از کنار تو رفت تا بالا
شب آسراء ، خدیجۀ الکبری...
عشق طاها ، خدیجۀ الکبری
أُم الزَّهْرَا ، خدیجۀ الکبری
یازده سال با دلی شیدا
خالصانه بدون رنگ و ریا
مادری کرده ای شما به خدا
بهر مولا ، خدیجۀ الکبری...
عشق طاها ، خدیجۀ الکبری
أُم الزَّهْرَا ، خدیجۀ الکبری
با تو قلبِ نبی رحمت شاد
خانه اش با حضورِ تو آباد
دلش از بعدِ غصه ها آزاد
بی تو تنها ، خدیجۀ الکبری...



ای سرا پا عطوفت و رأفت
 دل پاکت سَراچَه رحمت
 سوی زهرا بی تو از راه میرسد عُربت
 سوی زهرا ، خدیجَه الْکُبَری ...
 تو که هستی که روزِ عاشورا
 روی لب های سَید الشُّهدا
 می نشیند میان آن غوغا
 نغمه یا خدیجَه الْکُبَری ...
 بر سرت ریخت خاک و خاکستر
 سنگ خوردی ز مشرک و کافر
 دیده هایت ندید بی پیکر
 سر آقا ، خدیجَه الْکُبَری ...
 ای دلت گرم یاری احمد
 همدم بی قراری احمد
 باعث اشکِ جاری احمد
 رفتنت یا خدیجَه الْکُبَری ...
 کفنت از بهشتِ اعلی
 حضرت حق رسیده با آیه
 چه کنم با غم تو غم های
 بی کفن خدیجَه الْکُبَری ...

* هزاران شتر زیر بار داشت در حال حرکت، خیلی سرمایه داشت خانم خدیجه سلام الله علیها همه رو صرف دین خدا کرد..

شبابِ آخر صدا زد دخترم عزیزم به رسول خدا بگو، من روم نمیشه .. من دیگه آه در بساط ندارم .. بگو به بابا..

حتی برای خریدن کفن هم پولی ندارم، میترسم آقام خجالت بکشه؛ اگه ممکنه عبای رسول خدا رو برام بپیچید و کفنم بشه .. این درد دل رو کرد، یه وقت جبرائیل نازل شد با یه بسته نورانی..

یه پارچه پیچیده نورانی خدمت رسول خدا گذاشتن گفتن حق سلامت می رساند، می فرماید به خدیجه سلام ما را برسان..

این هدیه برای خدیجه ست و شما .. باز کرد رسول خدا این ساروق بسته رو .. اولیش یه کفن بود فرمود این کفن برا کیه؟

جبرائیل عرض کرد این برا خدیجه ست .. بعدیش برای شماست .. بعدیش برای فاطمه ست .. بعدیش برای علی..

خدا دو تا پسر به علی میده حسن و حسین .. پنجمین کفن برا حسن .. پس حسینم؟..

ای بی کفن حسین ... الهی خواهر بمیره برادرش بی کفن..

کاشکی زود تر این پیرهن آماده شود

بهر فردای حسین ام کفن آماده شود

ای بی کفن حسین...



روضه _ حضرت خدیجه سلام الله علیها _ حجت الاسلام سید حسین موسوی

حتم دارم که رفتنی هستم
به خدا می سپارم آقا
خواهش مادرانه ای دارم
جان تو، جان دخترم زهرا
نگرانم بچم میخواد یتیم بشه
حسرت دیدن عروسی او
به دلم ماند، چاره ای هم نیست
در شب خواستگاری دختر
غم بی مادری، غمی کم نیست
مادرم، حق بده که بی تابم
چشم هایم به اشک ناچار است
نیستم پیش او زمانی که
بین دیوار و در گرفتار است

*امروز من فکر میکردم چقدر حضرت زهرا سلام الله علیها بی مادری
اذیتش کرد، لذا وقتی بچه در رحم داشت وقتی حسین
میگفت "انالغریب، انالعطشان" مادر نداشت که با مادرش درد دل کنه ،
میگفت : بابا بچم این جوریه ... وقتی حسین به دنیا اومد-خوبه اونکه
وضع حمل کرده مادرش کنارش باشه-اون قدر غصه حسین رو
خورده بود ، این قدر این بچه در رحم مادر انالعطشان گفته بود شیر
زهرا خشک شده بود ، اصلا شیش ماهه به دنیا اومد ، پیغمبر انگشت در
دهن حسین میگذاشت و انگشت پیغمبرو میمکید و سیراب میشد*
دختر پایه ماه بی مادر

دردهایی نگفتنی دارد

کاش بودم، شنیده ام با او

در و همسایه دشمنی دارد

گریه هایت هنوز یادم هست

وقتی از آن چهل نفر گفتی

جان سپردم ز درد ، وقتی از

لگدی بی خبره در گفتی ...

چقدر نگران دخترت بودی بی بی جان

هیچ کس دخترت را یاری نکرد

چقدر نگران بودی؟ یه گزارشی بعد از شما بدم



هیچ کس دخترت را یاری نکرد

میان دیوار و در تنهای تنها کشته شد

*وصیتاشو کرد، اول از پیغمبر حلالیت گرفت، حلالم کن همسر خوبی برات نبودم سفارش فاطمه رو کرد، بعضیا میگن یکی از وصیتاش این بود فرمود: با دستای خودت منو داخل قبر بذار من میترسم، داخل قبر شو اول... "بعد گفت: یا رسول الله! یه تقاضا و استدعایی هم از شما دارم، ما خود به حیا هستیم به دخترت میگم، دخترت واسطه بین من و شما باشه، گفت: فاطمه جان به بابات بگو میشه اون عبايي که موقع وحی قرآن رو دوشش بوده، کفن ندارم به عنوان کفن به من پیچه و منو سرازیر قبر کنه، پیغمبر قبول کرد تقاضای خدیجه رو اما بعد از اینکه از دنیا رفت یه نقل اینه جبرائیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله خدایت سلام میرساند و میفرماید: ما سزاوارتریم برای کفن برای خدیجه سلام الله علیها او کسیست که خودش را وقف اسلام کرد، همه سرمایه ش رو خرج اسلام کرد میگن جبرائیل پنج کفن آورد. اولیشو یا رسول الله تن خدیجه کن یکیشم برا خودته یه روز علی به تنت میکنه یکیشم برای علیه یه روز حسن و حسین، علی را در او میپیچند یکیشم برا حضرت زهراست. پنجمی هم برا حسنه؛ یه روز تو مدینه تیربارانش میکنند، خدایا برا همه کفن فرستادی این کربلاییه ... حسین ... و اای می...

مدح و روضه جانسوز _ حضرت خدیجه سلام الله علیها _ حاج محمود کریمی

مؤمنون آیه های قرآنند

گاه مقداد و گاه سلمانند

از عرب تا عجم مسلمانند

همه فرزندان بارانند

یا نوه یا نتیجه اند همه

بچه های خدیجه اند همه

*وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بفرمایند "ما مثل خدیجه" ما که اصلاً نمیفهمیم ... به عالمی بود، مدینه مشرف شده بود سر قبر ام البنین نمیرفت فقط ائمه بقیع ... هر چی میگفتند: بابا ام البنین ... " میگفت: اینا امامند و ایشون مامومه من سر قبر امام برم بهتره، روز آخر میخواستن برون شجره محرم بشن، دیدن غیث زده، لحظه های آخر داره میاد از سمت بقیع، خراب، به هم ریخته، گریه میکنه، داد میزنه، چی شده؟ گفت: دیشب در عالم خواب، قمر بنی هاشم علیه السلام رو دیدم، سلام کردم به من سنگین جواب عنایت فرمودند، گفتیم: آقا از من ناراحتید؟ فرمود: بله ناراحتیم، مدینه میای سر قبر مادر من نمای؟ عباسی که در حضور امام، خودش و هیچ کسی رو نمیبینه ... اینجا هم چهار



امام هستند، سر قبر مادر من چرا نمایای؟ مادر اینطوریه برای
بچه ... اونم برای مادر هستی که فاطمه هست بینم این مادر چگونه
است؟!*

سایه اش مستدام بر سر ماست
خانه اش قبله گاه دیگر ماست
نامش آرامش پیمبر ماست
مادر فاطمه است مادر ماست
مادرم ای امام مادرها
به فدایت تمام مادرها
گرمی آشیان پیغمبر
همه مهربان پیغمبر
یاد تو در روان پیغمبر
نام تو بر زبان پیغمبر
خاطرات تو گرمی شب اوست
یاد تو آه حسرت لب اوست
زن ولی مردتر ز هر مردی

جگر کفر را درآوردی

قد علم کرده پیش هر دردی

تو بر اسلام مادری کردی

نه فقط ام مومنین هستی

ام اسلام ام دین هستی

* **یه جمله خیلی برام جالب بود: همه شاکی بودند تو خانم با اون درجه و مقام یه بچه یتیم رو به شوهری قبول کردی همه خوردن به بن بست کسی نیومد، دست بند مادر دست دختره، هر کی اومد فاطمه فقط منتظر علی بود*...**

روضه جانسوز _ حضرت خدیجه سلام الله علیها _ سید مهدی میرداماد

تو کیستی که سینه ی ما بی قرار توست

چشم زمین و چشم زمان سوگوار توست

***کی هستی خانم جان؟! کی میتونه در وصف شما حرف بزنه؟ فقط یک**

نفر میتونه اونم پیغمبره*...

کم نیست این که مادر زهرای اطهری

سوگند می خورم که همین افتخار توست



* مگه کمه؟! وقتی از همه ی فرصت ها و از همه ثروت و از همه جلال دنیایش بخاطر پیغمبر گذشت یک نفرو انتخاب کرد به همه پشت کرد اما با همه باور و اعتقادش این کارو کرد خدا هم برای این خانم سنگ تمام گذاشت به خاطر همه اینها خدا یه فاطمه بهش داد... وقتی فاطمش میخواست به دنیا بیاد همه ی زن های قریش ترکش کردند، بالاخره یه مادر تو اون شرایط سخت وضع حمل نیاز به همراه داره ... پیغمبر اومد تو حجره دید خدیجه تنهاست داره با خودش حرف میزنه خدیجه جان با کی داری حرف میزنی؟ کسی رو نمیبینم! یا رسول الله طفلی که در رحم دارم داره منو آروم میکنه منو دلداری میده مادر غصه نخور مادر! مادر غم به دلت راه نده مادر! مادر اگر زن های قریش نیامدن لیاقت تو رو نداشتن ... من فاطمه ام من "لایمسه الا المطهرونم" این خدیجه هست باید به احترام خودش و بچش آسیه بیاد، مریم بیاد، باید هاجر بیاد کمک ... کیه این خانم؟!*

کم نیست این که مادر زهرای اطهری

سوگند می خورم که همین افتخار توست

در هر کجا همیشه کنار پیمبر و

در هر کجا همیشه پیمبر کنار توست

مادر بزرگ محترم خانواده ای

* همه اهل بیت ما هر زیارتی رو که ورق بزیند، کربلا بری، امام رضا
میری، حضرت معصومه میری، وقتی سلام میدی با احترام باید به
حضرت خدیجه سلام بدی *

مادر بزرگ محترم خانواده ای

داماد خانواده علی بی قرار توست

خیر کثیر خانه ی پیغمبر از تو بود

زهرای خانه ی نبوی یادگار توست

* من همه ی این شعرو به خاطر این یک بیتش جدا کردم، خیلی قشنگه
وشاه بیت این شعره *

بیخود نبی به پای کسی پا نمی شود

* هر وقت خدیجه رو میدید به احترامش بلند میشد تا زنده بود ... وقتی
هم از دنیا رفت سلمان میگه هر وقت اسم خدیجه می آمد پیغمبر گریه
میکرد *

بیخود نبی به پای کسی پا نمی شود

هر مادری که مادر زهرا نمی شود

دنباله دار عشق و اویس قرن شدی

در شب دلیل گریه ی چشمان من شدی

جایت اگرچه زیر کسای نبی نبود

مادر شدی خلاصه ی آن پنج تن شدی ...



مدح و روضه جانسوز _ حضرت خدیجه سلام الله علیها _ کربلایی حنیف طاهری

ای همسر با وفای احمد

ای هممنفس دعای احمد

ای جان به ره حبیب داده

ای عاشق و مبطلای احمد

ای زینت خانه ی پیمبر

ممنون ز تو شد خدای احمد

از جان و مقام و مال رستی

مردانه شدی فدای احمد

اسلام ز تو گرفت رونق

از توست رسا صدای احمد

سیلی نه ولی تو سنگ خوردی

ای سینه سپر برای احمد



سرمنشأ کوثری خدیجه
لیلای پیمبری خدیجه
ای فاطمه را تو پروریده
ای رنج و بلا به جان خریده
سادات ز تو مقام دارند
صدیقه زکیه و شهیده
مکه ز تو افتخار دارد
بر خویش قدوم تو بدیده
کعبه به طواف توست محتاج
با خون دلت شدی شهیده
مرغ دل شیعه پر شکسته
تا قبر غریب تو پریده
حتی کفنی دگر نداری
جانم به فدای تو حمیده
با اشک نبی رخ تو راشست
اول کف بهشتی از توست



ای بانوی ذوالکرم خدیجه

ای مادر اهل غم خدیجه ...

دلداده ی تو حیب حق بود

صاحب نفس حرم خدیجه

بر سفره ی تو نشسته حیدر

پیش همه محترم خدیجه

* پنج شش سالش بی بی ما حضرت زهرا بیشتر نبوده در زمان وفات حضرت خدیجه نوشتن پیغمبر و بیچاره کرد به زبان خودمون، بعد از شهادت این خانم هی می آمد میگفت بابا مادرم کجاست؟! بچه پنج شش ساله هنوز احتیاج به عاطفه مادر داره ... ولی این خانم فاطمه است با همه فرق میکنه جبرائیل برا بی تائیش نازل شد، یا رسول الله حقت سلام میرسونه خدا میگه به فاطمه بگو آرام باش، بی تایی نکن، ما برای مادرت قصری از قصرها بهشت دادیم ... "بی بی همه عالم فدای فاطمه پنج، شش سالشه اما فرق داره کوچک و بزرگ ندارن فرمود: بابا جان آرام شدم بهترین جارو خدا برای مادر من قرار داده ...*

زود است برای دختر ...

تو مانوس شود به غم خدیجه ...

اسما میگه دیدم خیلی گریه میکنه خانم گفتم خانم الحمدلله یار پیغمبر بودی وقتی هیشکی پیغمبر و یاری نمیکرد چرا انقدر گریانی فرمود: اسما برا خودم، برا رفتن از این دنیا نیست، برای چیه پس چرا انقدر بی تابی خانم فرمود: اسما هر دختری شب عروسی به مادر احتیاج داره... من دارم میرم فاطمه ام تنهاست... "صدا زد خانم خیالت راحت اگه زنده باشم براش مادری میکنم فقط شب عروسی فقط دختر به مادر احتیاج داره یه جا بیشتر از همه جا و بیشتر از همه کس به مادر احتیاج داره اونوقت برا فاطمه این احتیاج کجا معلوم شد...

مادر نداشتم که زدم فضا را صدا

در بین آن کشاکش دیوار و در، پدر...

می خواستم زحق علی من کنم دفاع

دیدم چه کرد قنفذ بی دادگر، پدر...

روضه و توسلِ جانسوز_ ویژه شهادتِ ام المومنین حضرت خدیجه

کبری سلام الله علیها _ کربلایی حنیف طاهری

همسنگر بی مثل و مانندم خدیجه

بر عشق تو یک عمرم پابندم خدیجه...

ای در تمام عرصه ها سنگ صبورم



ای یاور دیرینه ام ، کوه غرورم
شد پشت گرمی یم همیشه همت تو
ترویج دین آغاز شد با ثروت تو
سرمایه ی اصلیه آیین پیمبر
ماله حالات بود و شمشیر حیدر....
تو اولین زن در دیار مسلمینی
منصوب حق بر نام ام المومنینی
تو حامی زحمتکش دین خدایی
تنها پرستار مناجات حرایی....

* پیغمبر میومد تو این کوه های سنگلاخ مکه ... بلند صدا میزد
: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» ... ابوجهل ملعون دستور میداد این بچه
ها پیغمبر و با سنگ میزدن پیغمبر تو این کوه های سنگلاخ فرار
میکرد سنگ به سر و صورتش میخورد گاهی رو خاک می افتاد ...
وقتی میومد خونه این خانم پرستاریش می کرد* ...

تو حامی زحمتکش دین خدایی
تنها پرستار مناجات حرایی....

در مهربانی و وفا غوغا تو هستی
الگوی همسر داری زهرا تو هستی
حالا دگر گیسو سپید و قد کمانی
در هر نوایی اشهد خود را بخوانی
دستان پر مهر تو دیگر پینه بسته
گرد غریبی بر سر و رویت نشسته
تو واسطه کردی به سویم دخترت را
تا بین پیراهن پیچم پیکرت را
بر آبرویت حق در رحمت گشوده
از آسمان بهتر کفن نازل نموده

*کفن بهشتی برا خدیجه آوردن ... فرمود خدیجه هرچی داشت برا ما
خرج کرد ... کفنشم ما میدیم یا رسول الله بین کفن این خانم رو
پیچیدن و غسل و کفنش ، کفیلش پیغمبر بود ... آی مادر بزرگ بی
کفن ... مادر بزرگ ابی عبدالله ... حرف کفن میشه ناخداگاه دلمون
میره کربلا*.....

هرگز کسی معنایِ عریان را نفهمد....



جز گیسوی زینب پریشان را نفهمد....

حسین.....

*صدا زد یارسول الله هذا حُسَيْنُكَ ... این روضه رو زینب خونده
کنار گودال ... مُرَمَّلٌ بِالِدِّمَاءِ ... یا رسول الله مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ
الرِّدَاءِ*

**توسل ویژه وفات أم المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به
نفس حاج محمد رضا طاهری**

تکیه گاهم بوده ای، ای تکیه ی بازوی من
ثروت و سرمایه ات شد مایه ی نیروی من

با تو من بار رسالت را به دوشم میکشم
ای خدیجه پس تو هستی قُوَّتِ زانوی من

گفت: از سوی خدا بر تو سلام آورده است
جبرئیل از آسمان هر وقت آمد سوی من

در مصیبت های من سنگِ صبورم بوده ای
با چه صبری می نشستی پایِ گفت و گوی من

سنگ و خاکستر به رویم ریختند از بام ها

پاک کردی خاک ها را از رویِ گیسوی من

گرچه در شعبِ ابی طالب شرایط سخت بود
آخم هم حتی نکردی، همسرِ خوش روی من

رفتی و دسته گلت، زهرا کنارم مانده است
عطر تو در خانه مانده، ای گلِ خوشبوی من

قحطی آب است در شعبِ ابی طالب ولی
غم مخور با اشکِ غسلت میدهم بانوی من

رفتی و بعد از تو دشمنِ حُرمت ما را شکست
خوب شد رفتی ندیدی پهلوی زهرایِ من

شاعر: آرش براری

متن روضه خوانی وفات حضرت خدیجه علیها السلام - حاج محمد رضا طاهری

امشب شب روضه است، فقط اجازه بدید یه اشاره بکنم، ببرمت در خونه خانم
حضرت خدیجه سلام الله علیها، راوی خود این خانمه، در مجالس المتقین آورده این
حدیث رو، خانم حضرت خدیجه سؤال کرد از آقا رسول الله یا رسول الله میشه برا
من از قیامت و از حساب و کتاب روز قیامت بگید، یه وقت دید آقا رسول الله شروع



کرد گریه کردن، این بی بی طاقث گریه پیامبر رحمتُ للعالمین رو نداره، عرضه داشت آقا جان مگه من حرف بدی زدم چرا دارید گریه می کنید، فرمود: نه خدیجه جان، تو منو یاد دریای رحمت پروردگار انداختی، حالا که سؤال کردی برات میگم، روز قیامت بنده رو میارن، میخوان محاسبه کنن اعمالش رو، یک به یک یادآوری میکنن، یادته فلان روز فلان ساعت فلان کار رو انجام دادی، جایی نیست اونجا کسی بخواد بگه، نه، من نبودم، این حرفها مال این دنیاست، عرضه میدارد آن بنده، بله خدای من یادمه، فلان کار رو یادته بله یادمه، هی یک به یک میرسه، تا به جاهایی میرسه که این بنده وقتی ازش سؤال میکنن، سرش رو پایین میندازه، شرم میکنه «امام صادق علیه السلام فرمود: برا این شرم و خجالت، که شاید از اون عذابه خیلی دردناک تر باشه، اگه انسان تو این دنیا سر به کوه و بیابان بذاره، جا داره،» سر به زیر میندازه، ندا میرسه چیه؟ چرا سرت رو پایین انداختی؟ میگه: خدایا حیا میکنم، خطاب میرسه تو که لعین و پستی از من حیا میکنی، من با این کرامتم از تو حیا نکنم، خطاب میرسه، این گناهای بنده ی من رو، بین دو حیای ندامت و کرامت بپوشونید، دستور میده میگه بنده ی من رو ببرید. پیغمبر گریه میکرد، اما به گریه هم مثل فردا آقا رسول الله، بالا سر بستر خانمی که همه ی عمرش رو صرف دین خدا کرده، پیغمبر گریه میکرد، بعضی وقت ها مادرها با دخترها بیشتر و راحت ترند، رفیق ترند، راحت میتونه حرفاشو بزنه، لذا خانم خدیجه حیا کرد بخواد به پیغمبر بگه، فرمود: فاطمه جان تو به بابات بگو، من دیگه هیچی ندارم از مال دنیا، به کفنم ندارم، بگو پیغمبر اون جامه ای که، بر تن میکرد، وحی بر او نازل میشد، با اون جامه ای که عبادت خدا رو میکرد، من رو با همون دفن کنه، کفنم کنه، وقتی خانم حضرت زهرا پیغام مادر رو آورد، پیغمبر خیلی گریه کرد، خیلی اشک ریخت،

پاکی ، زلالی ، مثل دریایی ، خدیجه
تاج سر زندهای دنیایی خدیجه
تو همسر محبوب من بودی و هستی
همخانه ام در عرش اعلائی خدیجه
من بارها با دیدن تو جان گرفتم
از بسکه آرام و شکیبایی خدیجه
تو هستی خود را برایم خرج کردی
در آسمان عشق یکتایی خدیجه
شایسته تر از تو زنی بین عرب نیست
تو مادر اُم ایبهای خدیجه

خیلی خواهش از تو کردم خانم، اما این دم آخریه خواهش بیشتر ازت ندارم

یک بار دیگر باز کن آغوش خود را

در بر بگیر این دختر خاموش خود را

حالا از اینجا آقا رسول الله میخواد براتون روضه ها بخونه

ای در میان موج غمها غمگسارم

بعد از تو غیر از فاطمه یاری ندارم

حس می کنم وقتی که جای خالیت را

بر روی پای کوچکش سر می گذارم

شعب ایطالب تو را از من گرفته

همراه زهرا در عزایت سوگوارم

آرام می گرید که من آرام گیرم

آرام می گرید که من طاقت بیارم



طاقت ندارم اشک زهرا را ببینم
از گریه هایش عاقبت جان می سپارم
پیغمبر چه آرزویی کرده

ای کاش عالم قدر زهرا را بداند
ای کاش صدها سال بعد از من بماند
یا رسول الله قدرش رو دونستند، تو برا پیغمبر نگگی چه خبر شده، خود پیغمبر خبر
داره، میخواد به تو خبر بده، به دخترش هم خبر داد، به همسرش هم خبر داد، حالا داره
برا خدیجه روضه ی دختر میخونه،

قلبم ز چشمان ترش آتش گرفته
بر حال و روز مضطرش آتش گرفته
می آید آن روزی که یاسم در گلستان
حالا اونهایی که تا حالا گریه نکردن

گلبرگهای پرپرش آتش گرفته
کسی نگه امشب نخونم، امشب شبه بی مادر شدن فاطمه است

قرآن ناطق بین کوچه دست بسته است
در صحن خانه کوثرش آتش گرفته
این یه خط رو میخونم رد میشم، اگه فاطمیه زنده نبودیم، همین یه خط رو از ما بذارن
بسمونه

زینب به چشمان خودش می بیند آنجا
دار و ندارش مادرش آتش گرفته

صدها فرشته تا قیامت در طوافند آن خانه ای را که درش آتش گرفته

وقتی دل نگران بود، هی نگاه به فاطمه اش میکرد، اشک میریخت، هر مادری دوست داره عروس شدن بچه اش رو ببینه، مادر خیلی کمک حاله اون لحظه برا دخترش، اسماء قول داد، گفت: من هستم، تا آخر هستم، وقتی پیغمبر شی که دست امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها رو در دست هم داد، فرمود: اسماء تو هم میخوای بری برو، خدا خیرت بده، عرضه داشت یا رسول الله، من به خدیجه قول دادم، کجا برم، قول دادم براش مادری کنم، پیغمبر فرمود: خدا دنیا و آخرت خیرت بده اسماء، یه جای دیگه هم شنیدید اسماء بوده، بین درو دیوار، این اون جایی بود که مادر برای وضع حمل بچه، برا نوه اش، یه مادر بزرگ میاد کمک میکنه، اما اینجا دیگه هیچ مادری نمی آد، اینجا دیگه از هیچ مادری نمی خواد، یه جای دیگه اسماء بود، اون ساعتی که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: اسماء آب بریز رو بدن فاطمه ام. آب بریز اما آروم آروم، هنوز علی از چیزی خبر نداره، میگه آروم آب بریز، اسماء میگه یه مرتبه دیدم دست از غسل دادن کشید، سر به دیوار گذاشت، هی داره بلند بلند ناله میزنه، گفتم چی شده آقا؟ مگه خودت بچه ها رو آروم نکردی، مگه نمی گفتی آروم گریه کنن، فرمود: اسماء دست از دلم بردار، ببین پهلوش شکسته، ببین صورتش کبوده، مادر مادر، این اشکارو کف دست بگیر بالا بیار، بگیرد خدا به حق این روضه هایی که خونده شد، به حق این اشک هایی که ریخته شد، دیگه فرج آقامون رو برسون، تا کی مدینه بریم سرگردون باشیم.



متن اشعار وفات حضرت خدیجه سلام الله علیها - محمد رضا طاهری

از بس که اشک ریخته ای پای بستم
صد بار شده آسمان آوار بر سرم
ساعات آخرم شده زهرای کوچکم
نزدیک تر بیا که تو را سیر بنگرم
آخر نشد به رخت عروسی بینمت
هر آرزو که بود سوی گور میبرم
حالا برو لباس عزای مرا بپوش
دیگر نشسته پیک عجل در برابرم
در راه عشق هستی خود را فروختم
امشب که میروم کفنی نیست در برم
این لحظه ی فراق که پیشم نشسته ای
خون میچکد برای تو از دیده ی ترم
من زود میروم که نینم پس از رسول

در بین دود و شعله نشسته است دخترم

من زود میروم که نینم به کوچه ها

سیلی زند کسی به رخ یاس اطهرم

روضه جانسوز_ حضرت خدیجه سلام الله علیها_ حاج میثم مطیعی

بهشت را مبر از خانه ناگهان بانو

برای بی کسی فاطمه بمان بانو

* پیغمبر داره با خدیجه سلام الله علیهما صحبت میکند *

به جان دختر مظلومه ات مرو از دست

مساز اشک یتیمانه را روان بانو

* خیلی پیش خدا ارزش و مقام داره مرحوم مجلسی از تفسیر عیاشی نقل کرده "أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِنَّ جَبْرَائِيلَ ع قَالَ لِي لَيْلَةً أُسْرِيَ بِي حِينَ رَجَعْتُ" پیغمبر فرمود: اون شبی که به معراج رفتم موقع برگشت جبرئیل به من یہ چیزی گفت "وَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ" ای امین وحی آیا درخواستی داری یا نه؟! "قَالَ حَاجَتِي أَنْ تَقْرَأَ عَلَيَّ خَدِيجَةَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْي السَّلَامَ" یا رسول الله از سوی خدا و از طرف من به خدیجه سلام برسون، پیغمبر اومد سلام خدا رو به خدیجه رسوند



چی جواب داد؟ "فَقَالَتْ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ
السَّلَامُ وَعَلَى جَبْرَائِيلَ السَّلَامُ" اینو داشته باش تا یه چیز دیگه هم برات
بگم *

برای غربت من جان به لب شدی اما

بدان که غربت زهراست بعد از آن بانو

به باغ یاس تو سیلی زنند باور کن

بمان که یاس نمیرد جوان جوان بانو

* یه روزی میرسه میان در همون خونه ای که هر روز پیغمبر دست به
آستانه در میگرفت، نمیگم در این خونه چه کردند ... اما شما که دیده
بودید پیغمبر هر روز میاد سلام میده ... اگه خواستید در خونه ای رو
بزنید اول به اهل خونه سلام بده اگه رفتی در خونه اگه خانوم خونه
اومد دم در- اگه دین نداری مرد باش- اگه با مرد خونه دعوا
داشتی، مشکلم که داشتی بگو خانوم تو برو کنار من با تو کاری
ندارم، اگه فهمیدی خانوم بار شیشه داره اصلا برگرد، کار تو بنداز به
بعد، بی بی جان "مرحوم شیخ طوسی در امالی نقل کرده از استاد شیخ
مفید اون بزرگوار از استادش ابن قولویه که امام صادق علیه السلام
فرمود " قَالَ لَمَّا تَوَقَّيْتُ خَدِيجَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا "وقتی خدیجه از دنیا
رفت، "جعلت فاطمه سلام الله علیها تلوذ برسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم "فاطمه زهرا به پیغمبر پناه آورد- این فرازش من رو یاد
خیلی چیزها میندازه- "و تدور حوله" هی دور بابا میگشت....- آی
حسین... آی حسین...- "و تقول أبت این اُمّی؟" بابا مادرم

كجاست؟" قال فنزل جبرئيل عليه السلام "جبرئيل نازل شد" فقال له ربك يا مارك أن تُقرى فاطمة السلام "عرضه داشت یا رسول الله خدا امر کرده به فاطمه سلام برسونی بهش بگی مادرت در قصرهای بهشتیه" بین آسیه و مریم بنت عمران "همراه آسیه و مریم- این دخترم تربیت شده همون مادره مثل مادرش سلام کرد-" فقالت فاطمة سلام الله عليها ان الله هو السلام و منه السلام و اليه السلام"

این یه بیتم بگم و رد شم ، خدیجه جانم* ...

میان این درو دیوار فضا را طلبید ... "یا فضا خذینی* ..."

روضه_ حضرت خدیجه سلام الله، زهرا سلام الله و علی اصغر سلام الله عليهم اجمعين_ محمود کریمی

علی داشت تو باغ کار میکرد قاصد پیغمبر اومد علی جان تو چرا نرفتی، پیغام و رسوند بیل و گذاشت زمین همینطوری رفت ، آری والا علی کعبه است کعبه از جاش تکان نمیخوره . برا همین فاطمه دم خانه مردم میرفت علی هم اکراه داشت از کار فاطمه نه از رفتار بد مردم، فاطمه داشت حرف میزد در و روش میبستند این در رو فاطمه بستن شانش ناراحتیش بیشتر از در آتش زدنه

به تو جبرئیل احترام کند

پیش پایت نبی قیام کند

به تو باید خدا سلام کند



و تورا صاحب مقام کند
باید اینگونه منجلی بشوی
مادر همسر علی بشوی
با نبی گرچه همنشین بودی
قبل از اسلام بی قرین بودی
بین زنها تو بهترین بودی
در زمین آسمان نشین بودی
اشک تو ای خدیجه ی غرا
ریخته گریه ی ملائک را
مثل ابر بهار گریه مکن

* برای مادر فاطمه سلام الله علیهما هر کی میخواد داد بزنه بسم الله ...

مادر اهل بیته* ...

مثل ابر بهار گریه مکن
آنقدر گریه دار ، گریه مکن
از بد روزگار گریه مکن
مادر بی قرار گریه مکن
در سرت فکر کیست میدانم

گریه ات مال چیست میدانم

* یه جورى گریه کرد، فاطمه سلام الله علیها پنج سالش بود، جان عالم فدای خانومم لذا خود بی بی چون تو پنج سالگی بی مادر شده باباش تو غربت، مادر تو غربت، شرایط و قشنگ حس کرده که به علی میگه “ابکلی و بکلل التیامی” برای من گریه کن برای بچه هام گریه کن، بین اگه بچه ها خوابن درو ببند بشینیم برای حسین زار زار گریه کنیم* ...

در عذار گلت (در صورت فاطمه ات) چه مبینی

که چنین بی قرار و غمگینی

نگران هجوم گلچینی

یا که رنجور دست سنگینی

آه از آن دست، آه از آن آزار

آه از آن کوچه، آه از آن دیوار

* فاطمه شو میدید ناله میزد، همون لحظه های آخر فاطمه هم زینبشو میدید ناله میزد* به خدا قسم بعضی ها میگن روضه خانم خدیجه سخته چه جورى گریز بزنینم به کربلا، انقدر راه داره؛ این مادر مادر با برکتیه کسی که فاطمه به دنیا بیاره روضه رو او اداره میکنه مادر بزرگ همه است، آی رفقا فاطمه سلام الله علیها وقتی به محشر وارد میشن برای شفاعت چی همراهشونه دوتا دست بریده، اما تو بغل خانم خدیجه یه قنداقه ی خونیه” ...



اینطوری نیست بگن شما اینو بغل کن شما این و بیار شما این دست و بیار هر کی دلش خیلی سوخته بغل کرده، آقا محسن بن علی هم بغل خانم فاطمه بنت اسد، کربلا یعنی اونجا مادر بزرگ قنداقه خونی و بغل کرده، این یه راه روضه میخوام از همین روضه علی اصغر سلام الله علیه وارد بشم بحث بحث مادره، زبان حال مادرم بگم

دیدم از خیمه نگاه پدر مضطر تو

علی اصغرم به فدای سر تو

از لای خیمه میدیدم...

کاش میمرد زفریاد پدر مادر تو

به فدای سر تو...

علی اصغرم...

دیدم از لشگر بی شرم فقط هلله را خنده ی حرمله را

که گرفته است به یک تیر نشان حنجر تو

به فدای سر تو...

*بچه که دیر بخوابه مادرو، پدر، برادرا خواهر، حساس میشن یه صدایی

بلند میشه میگن هیس تازه خوابیده...

دیدم از تیر سه شعبه گلم از خواب پرید

گوش تا گوش درید....

روضه حضرت زهرا سلام الله عليها و حضرت خديجه سلام الله عليها _

حاج حسن خلیج

خدیجه تو دار و ندار منی

به اوج زمستان بهار منی

به روی زمین ، زیر این آسمان

امین خدا را تو بودی امان

فراق تو نه ، وصل را طالبم

خدا تورو از من نگیره

فراق تو نه ، وصل را طالبم

مدد کار شبه ایطالب م

تویی برتر از جمله زن ها همه

تویی مادرم ، دخترم فاطمه

***فرمودند بعد مدتها وارد مکه شد مستقیم رفت کنار قبر خدیجه ، سه شب اطراق کرد همون جا کنار خانم خدیجه ، راز دل می گفت ” این**



خدیجه در صد بالایی از اعتبار و شرافتش مربوط به آینه که
مادر زهراست ، حالا علی، زهرا از دست داده*.....
شب آمد و به سرت آمدم، برار سری...
نبود شرط وفا، خود روی مرا نبری....